

درس گفتاری دریاب

آموزشی

عبدالله اوجالان



درس گفتاری دریاب

آموزش

--
--

عبدالله اوجالان

این اثر ترجمه‌ای است از **Eğitim**

Öcalan, Abdullah

انتشارات **MEM YAYINLARI**

۱۴ می ۱۹۹۷

آموزش

عبدالله اوجالان

برگردان/ گروه فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان

انتشارات مرکز آثار و اندیشه‌های عبدالله اوجالان ۱۳۹۳ ه. ش.

ویرایش، حروف چینی و صفحه‌آرایی:

گروه فارسی آکادمی علوم اجتماعی عبدالله اوجالان

چاپ اول: چاپخانه آزادی ۲۰۱۴ میلادی/ ۱۳۹۳ ه. شمسی

با نهایت ارج و احترام، تقدیم می‌گردد به شهیدان اردیبهشت ماه ۱۳۸۹ ه.ش؛
رفقای شهیدمان شیرین علم‌هولی، فرزاد کمانگر، فرهاد وکیلی، علی
حیدریان که به دست رژیم ج.اسلامی ایران در زندان‌آوین وحشیانه به‌دار
آویخته شدند. باشد که در راستای تداوم راه‌شان، با آموزش و پرورش روح
و روان خویش به شخصیتی انقلابی دست یابیم.

سخن مترجم

اثر برگردان شده حاوی درس گفتارهای رهبر خلق کرد عبدالله او جلالان می باشد که اواسط سال ۱۹۹۷م در آکادمی معصوم کورکماز برای کادرهای سازمان ارایه نموده اند. رهبر خلق کرد در این اثرشان به طور ویژه به تحلیل اهمیت و ضرورت آموزش جهت خودسازی شخصیتی و رهایی یافتن از تاثیرات نظام دولت — قدرت بروی شخصیت پرداخته است. وی بر این باور است که بدون پرداختن به آموزش جهت بازآفرینی شخصیت، بازآفرینی جامعه و یا دستیابی به آزادی غیرممکن می باشد. او جلالان به اهمیت عامل هویت نیز پرداخته و می گوید: «تا زمانی که هویت سلب شده بازیابی نگردد و به خطمشی ای سازمان یافته متوسل نشود، امکان دستیابی به شخصیت و جامعه یی آزاد و سالم وجود ندارد.» بنابراین شخصیت معضل دار موجود را از تمامی ابعاد مورد ارزیابی قرار داده و سعی در روشن ساختن نحوه ی رسیدن به شخصیت ایده آل دارد.

رهبر خلق کرد در این کتاب با شیوه ی گفتاری خویش به گفتگو با تعدادی از هنرمندان کورد می پردازند. ایشان در گفتگوهای شان به تحلیل و ارزیابی همه جانبه از مسایل شخصیتی و اجتماعی پرداخته و ضمن تاکید بر فقدان آموزش به عنوان یکی از دلایل اصلی پیدایش اینگونه مسایل، به تشریح اهمیت این امر همچون اولین گام در مسیر گذار از این وضعیت نام می برند. براین باورم که این اثر برای کسانی که در مسیر دستیابی به شخصیتی مبارز و آزادی خواه گام برمی دارند، مفید واقع خواهد گشت.

آموزش، عمل نوآفریدن خویش است

امیدوارم که در کارهای تان موفق باشید.

ضمن خوش آمدگویی به رفقای که تازه به آکادمی آمده‌اند، امروز گروه کوچکی به عرصه‌ی فعالیت‌شان فرستاده خواهند شد. سوای رفت و آمدها، مورد حائز اهمیت این است که چه چیزی را تا چه اندازه درک نموده و یا چه چیزی بایستی درک شود. همچنین مواردی که باید ارایه گردند، دارای اهمیت می‌باشند. مواردی که ما را به خشم آورده و به فکر وامی دارد؛ همانطور که از گفتگوهای تان هم مشخص است، هنوز از نگرش تقدیرگرایانه نسبت به زندگی‌های نیافته‌اید و به‌رغم اینکه حزب‌مان به بهترین شیوه‌ی انقلابی‌گری دست یافته، اما تحمیل مصرانه‌ی خصوصیات شخصیتی خود بر حزب به مهم‌ترین مساله از معضلات مان تبدیل شده که همچنان ادامه دارند. نخستین و اساسی‌ترین علت شکست‌های مان نیز ناشی از این معضل می‌باشد.

یعنی اعضای حزب‌مان خود را به چنان حال و روزی درآورده‌اند که می‌گویند: «تا این حد از دست‌مان برمی‌آید». این یک دروغ و یا نگرشی تقدیرگرایانه‌ی سنتی اشخاصی است که در صحیح‌زیستن و کسب موفقیت فاقد ادعا هستند. این نیز به سبب عدم رشد و ارتقای توانایی‌ها و استعداد‌های‌شان می‌باشد. مهم‌تر از همه نیز این است؛ با وجود اینکه حزب‌مان، سازمان ایجاد توانایی و ارتقای استعداد است، اما اعضا با معضلات شخصیتی‌شان آن را در وضعیت دشواری قرار می‌دهند. این امر به‌شکل گسترده‌یی مشهود است.

این نوع شخصیت، موردی است که بیش از هر موردی به تحلیل آن می‌پردازم. شاید برای شما ساده به نظر بیاید اما برای من توأم با احساس خشم و نفرتی شدید، پرداختن به معضلات چنین شخصیتی —وضعیت دشمن به کناری— بسیار ضروری می‌باشد. و هم اینکه به چه علت با تداوم‌دهی مصرانه‌ی این نوع شخصیت، راه را بر تلاشی بی‌پایان می‌گشاید. به نظر من این شخصیت متناسب با شخصیتی نیست که پ.ک.ک می‌طلبد. چرا نیرویی برای گذار ایجاد نمی‌گردد؟ نخستین دلیل آن، عدم تعلیم و پرورش خویش است که نقش بزرگی را ایفا می‌کند. در زندگی

[روزانه] مرتکب اشتباهات بسیار عمیقی می شوند. به نحوه‌ی ناسالمی بزرگ شده‌اید. به‌طور مطلق آنچه را که بایستی سال‌ها انجام دهید، آموزش دادن خویش است. با تقبل حیات پیش پا افتاده و مملو از اشتباهات بزرگ، به‌طوری که حتی با خویشتن خویش بیگانه است، این وضعیت را به وجود می‌آورید. این تقدیر و یا چیزی شبیه به آن نیست. در واقع خودفربیی تان موجب می‌شود که منفعل شوید. بایستی آشکارا بگویم که چنین شخصیت‌هایی به هیچ وجه برایم جذاب نیستند. چنین شخصیتی تا حد غایی محق به جدی‌نگرفتن و حتی در صورت لزوم مورد تنبیه قرار دادن است. انسانی که خویش را به‌دست درماندگی بسپارد، به آسانی خویش را دچار شکست ساخته، از انجام مبارزه‌یی برای زندگی با تمام ابعاد دشواریش دوری جسته و بی‌ارزش می‌باشد. بگذار تا جایی که می‌خواهد خیال‌بافی کند، این تنها سبب بی‌ارزش ترشدنش می‌گردد. کسی که نمی‌اندیشد و یا اندیشیده، اما درست عمل نمی‌کند، ممکن نیست دارای شرف و حیثیت باشد. شخصیتی که با دروغ‌پردازی‌ها و با جستجوی علت‌ها، فرافکنی و حاشیه‌روی می‌کند و این‌گونه به محافظت از خویش می‌پردازد، همچنین سعی در سرپوش گذاشتن بر واقعیتش دارد، باز نخواهد توانست خویش را از فرومایگی برهاند. با گفتن اینکه ما این چنین برخورد می‌کنیم، «این یک تقدیر است» ممکن نیست که از زیر کار در روید. گفتن اینکه «این قدر از دستم برمی‌آید» نمی‌تواند به‌طور کافی قانع‌کننده باشد. از یک لحاظ این رویکرد در تناقض با گوهر انقلابی و ارج‌دهی حزب بود و این موجب استهلاک می‌شود. ما به هیچ‌عذر و بهانه‌یی نه این را پذیرفته و نه از آن دفاع خواهیم کرد. مهم این نیست که با چه نوع دشواری مواجه هستید، در واقع مورد مهم این است که دشواری‌ها آزمون بزرگی بوده و می‌باید آن‌را با موفقیت پشت سر گذاشت. حزب‌مان با فلسفه و روش‌های نگرشش به حیات، راه را به‌روی انسان مطلوب گشوده است. بایستی این امر را دیده و کوچک برنشمرد. همچنین نمی‌توان به شیوه‌ی دیگری برای زندگی احترام قائل شد. کسانی که به چنین عرصه‌یی مبارزاتی وارد می‌شوند، حداقل می‌توانند بر مبنای مشارکتی صحیح خویش را مورد مواخذه قرار دهند؛ به شخصیت مورد نیاز دست یابند. بی‌معناست که خویش را به تمامی آشفته ساخته و به وضعیت دشواری دراندازی. خیلی از رفقا برای آموزش آمدند و خیلی از آنها به حوزه‌ی کار و فعالیت رفتند. بدون شک، شاید قریب به سی هزار نفر از رفقا حضوراً از شیوه‌های آموزشی‌مان در آکادمی نتایجی تاریخی کسب کرده‌اند اما آن شخصیتی که انتظار آن می‌رفت ساخته نشد. به نظرم تحولات می‌بایست به شکل

متفاوت تری بروز پیدا می کردند. به عنوان مثال افرادی که رفتند، به رغم اینکه یک دوره‌ی آموزشی بسیار منسجمی را پشت سر گذاشتند، در آنجایی که اعزام شده بودند، باز هم ملاک و معیار خود را اساس گرفته‌اند. حتی وضعیت ذهنی‌شان یعنی خصوصیات شخصیتی سرکوب شده‌ی خویش را با نیرویی که از حزب گرفته‌اند برجسته‌تر ساخته‌اند. این شکل یک حیات بسیار اشتباه است و خطای اساسی نیز در همین جاست. بستر عینی آنجایی که بدان اعزام گشته نیز زمینه‌ی چنین وضعیتی بوده و کسی که شکست بخورد، خویش را می‌بازد؛ بدین ترتیب هنگامی که با واقعیت ما روبه‌رو می‌شود نمی‌تواند آنچه را که می‌پنداشت بیابد.

مکتب زندگی، بزرگ‌ترین مکتب مبارزه است

از این پس، رفقایی که به اینجا می‌آیند و رفقایی که به حوزه‌ی فعالیت اعزام می‌شوند باید بتوانند جوهره‌ی امورات را دریابند. اما آیا برای زیستن توانی دارند؟ اگر بر این باورند که قادر به زیستن هستند، آنگاه باید این واقعیت را بپذیرند. من معتقد به وجود یک نظام منحصر به فرد و شکل‌گیری یک شخصیت و یک واقعیت مختص به خودمان هستم، اما وقتی که نمی‌توانید آن‌را به دست آورید و یا نماینده آن باشید، دچار خفگی و بن‌بست می‌شوید. البته در جایی که بدان اعزام شده‌اید با دشواری روبه‌رو می‌شوید. در اینجا باید تقصیرش را در خود جستجو کنید. مکتب زندگی، بزرگ‌ترین مکتب مبارزه می‌باشد. اگر مطابق با مبانی آن حرکت نکنی، آنگاه منتظر هیچ چیزی از زندگی نباش؛ رسوا خواهید شد. تعریف کلی واقعیت خلق‌مان هم که بدین گونه است، حیاتی خوار و مفتضح. اگر شما نیز در داخل حزب سعی بر ایفای خصایل مشابه داشته باشید، نتیجه‌اش همین خواهد بود.

اگر اکنون تا حدودی قادر به ایستادگی بوده و تأثیرگذار می‌باشم، از شناختم در مورد واقعیات بی‌رحمانه‌ی مکتب حیات و درس‌ها و پیام‌هایش است. همچنین از پاسخگویی‌ام در رودرویی با آنها نشأت می‌گیرد. به دروغ‌بافی و پشت‌گوش‌انداختن نمی‌پردازم و تا زمانی که حق آن‌را ادا نکنم، با رفتاری راحت‌طلبانه کارها را به تعویق نمی‌اندازم. اما به خودتان بنگرید، حتی اگر در سن چهل و یا هفتاد سالگی باشید نیز فراتر از خودفریبی همچون بچه‌ها نمی‌توانید به زندگی معنا بدهید. چنانچه همیشه بر زبان آورده‌ام رفتارتان یا دیوانه‌وار و یا برده‌گونه بوده و یا بیمار است. شما نمی‌توانید خویش را از وضعیت شخصیتی که ریشه‌هایش ناسالم است رها

سازید. کجاست شخصیتی که نیرو و توانایی می آفریند؟ به غیر از اینکه همیشه بیچاره و گریان هستید و برای چه ناموفق مانده، قادر به تحلیل مسایل نبوده، خویش را به بن بست کشانده و سطحی نگر باقی مانده اید، هیچ نشان خوبی در شخصیت و هویت تان دیده نمی شود. و این وضعیت به معنای ادانکردن حق زندگی می باشد. در این حالت عدم توانمندی چه معنایی دارد؟ شکست؛ به معنای شکست خوردن در برابر واقعیت دشمن و زندگی می باشد. این مهم را به طور عمیق به اثبات رسانده ام. تمامی ارزش های معنوی و نحوه ی رفتار و حرف زدن جامعه ی ما بیمار هستند. بر خورد های عاطفی آن تا حد ممکن بیمار گونه و خطرناک هستند. تفکرش ناتوان و تا آخرین حد ناکافی و بیمار است. واقعاً هم رفتار و کردارش بیمار گونه و زشت هستند. نمی داند که چه گفته است. جامعه یی است که در چنین وضعیتی نهادینه شده است، با روابط دوستی منفعت طلبانه. با رفتارها و همه نوع احساسی که حتی متوجه و معتقد به پیامدها و جدیت آن نیست. هم اکنون چنین وضعیتی در جامعه وجود دارد اما انتقال آن به صفوف بسیار مضر است. با تداوم بخشی به این وضعیت در داخل پ.ک.ک و تکرار آن در صفوف، در پی قبولاندنش هستند، اما این قابل پسند نیست.

به هر صورت معیارهایی را که برای پ.ک.ک بپذیرم، نباید راهگشای چنین اوضاعی گردند. حداقل بر این اساس، دیدن آموزش حائز اهمیت است. آنانی که خویش را مدعی می دانند، اگر بر این اساس احترام و جدیت لازم را از خود نشان دهند بسیار عالی خواهد شد. اما نه، اگر از هر جایی بیاید و مانند یک بیمار رفتار کند و بگوید که «در چادر و یا بیمارستان به من جایی بدهید» دیگر شور این کار در خواهد آمد. مگر اراده ی محکم مان را از دست داده ایم؟ نه، نباید نشست. مثلاً اگر توجه شود من بار مسوولیتی ام هر اندازه که زیاد باشد اما هرگز با کوچک ترین ضعفی در برابر هیچ کسی نمی ایستم. اما به شما که می نگرم، برای خود همچون معرفی می بینید که در مقابل هر کسی با بدترین وضعیت بیمار گونه تان ظاهر شوید. به رغم دیدن طرز رهبری، هنوز از نیروی چاره یابی در سطح بالایی برخوردار نیستی، به دنبال چه هستی که تا به این اندازه خویش را در بی مسوولیتی رها ساخته یی، خجالت نمی کشی؟ نمی توانی به انجام فعلیتی جدی پرداز. قابلیت انجام یک ارزیابی صحیح را نداری. این، رهبر خلق نبوده بلکه بلای جان خلق است؛ ملتبان حزب نیست، یک نماینده ی بد حزب بوده و ضرر می رساند. ما از خویش دفاع خواهیم کرد. ما در برابر چنین شخصیت هایی اگر چه دارای نیات پاک بوده و یا

بهباه‌هایی داشته باشند نیز از طرز رهبری مان محافظت خواهیم کرد. بایستی هیچ یک از رفقای مان نگران نشوند، چرا که مسامحه کردن ما با این نوع شخصیت غیر ممکن می‌باشد. در برابر جاهایی که در آن بی‌کفایتی، بینوایی، بیچارگی و شکست وجود دارد و هر کسی که دارای چنین وضعیتی است، تنها با عصبانیت و برخوردی غیر قابل بخشش می‌توانیم برخورد کنیم. به هر جایی که بروید می‌توانید برخی از ارزش‌ها را با خود به همراه داشته باشید. اما اگر قادر به تحقق آن نیستید، آن وقت هر آنچه را که می‌توانید انجام دهید، به طور صحیح، کافی، نیک و زیبا انجام دهید. بیش از حد حزب تحت فشار قرار داده می‌شود. کسی شما را به انجام کاری وانمی‌دارد که قادر به انجام آن نیستید. اگر می‌خواهید بر کاری مسلط شوید آن را تحقق بخشید. اگر به آسانی خواهی مرد، چرا به جبهه‌ی جنگ می‌روی؟ اگر قادر به گشودن راهی برای پیروزی جدی نیستی، چرا مسوولیت بر عهده می‌گیری؟

اگر این همه مورد انتقاد قرار خواهی گرفت، باز برای چه مسوولیت قبول می‌کنی؟ اگر بسیار خواهانش هستی، آنگاه خودت را به خوبی آماده کن. دعوی خلق‌ها و یا حداقل دعوی انقلابی که امروزه در حال انجام آن هستیم بسیار مهم بوده و رفتارهای پیش پا افتاده را نمی‌پذیرد. این دسته از رفقای مان آمده و با افکار سطحی نگرشان، در واقع به جستجوی راه حل هم نمی‌پردازند بلکه با مدارا کردن، سعی در گذراندن آن دارند. می‌دانید که حتی تمام روستایی‌ها و افراد سنتی یک طرز رفتاری دارند. تمام آنچه را که بر زبان می‌آورند فریبکاری است. در صدد گذراندن آن لحظه برای خویش و یا طرف مقابلش است. خواسته‌ی ناچیزی بوده و تنها می‌خواست که وی را مطمئن سازد. فعالیتی در کار است که می‌خواهد به هر نحوی که شده از آن رهایی یابد. همه این‌گونه هستند. در آن روز، به سیر کردن خویش و به کسب چیزی مطابق میل خود اکتفا می‌کنند. این دنیا، دنیایی کوچک بوده و در آن هیچ چیزی جدی وجود ندارد. اما به دنبال آن افتاده و می‌رود. مثلاً من در همان اوان عمرم از این امر نفرت کردم. اما مشاهده می‌کنم که این طرز زندگی هنوز هم اکثر شما دست از آن برنداشته‌اید. مبادی بزرگ و رفتار با ارزش را به کناری نهاده و سعی در گذراندن دنیای ناچیزش دارد. در واقع دنیایی بدین شکل نیز وجود ندارد. نه، نمی‌توانی رهایی یابی. تحمیل کردن آن به پ.ک.ک و عملی کردنش به نام پ.ک.ک امری بسیار خطرناک می‌باشد. احترام، عنوانی است که به پرسش کیستی تو، قدرت تشخیص واقعیات از سوی تو و رفتار کردن طبق آن داده شده است. تا حد لازم فردی بردبار و مقاوم هستم. اما

کسی که به سراغ من آمده، خویش را بر حزب تحمیل کرده و به جای گام برداشتن در امر چاره‌یابی مسایل در سطح بالا، با حالتی ضایع و تمام‌شده می‌آید. این به‌نوعی دشمنی عینی است. بی‌گمان برخورد ما در برابر آن این‌گونه می‌باشد: "تو نمی‌توانی و حق نداری این چنین خودت را به ما تحمیل کنی. تو با چنین وضعیتی که داری نمی‌توانی خویش را به ما بقبولانی."

رهبری [شما] این است: پناه‌بردن به کلمات ناچیز و ارزیابی‌های مغلطه‌آمیز و خودفریبی کردن. در حقیقت رهبری امری بسیار دشوار است. بدون شک کسانی که به اینجا آمده و از اینجا رفته‌اند، در ابتدا کم و بیش این مورد را درک کرده‌اند. دیدند در اینجا هرگز نمی‌توان به فریب‌دهی پرداخت. پی بردند که دیگر نمی‌توانند خویش را به راحتی فریب دهند. در برابر هر نوع رفتاری که بروز دهند، مانند آنچه که دیدند جواب لازم را نیز دریافت خواهند کرد. بسیاری همانند شما به اینجا آمدند، هر چند به یکایک شخصیت‌های‌شان نپرداختم اما به‌طور مداوم برخوردهای مناسب را به هر کسی تعلیم دادیم. اگر عاقلانه برخورد می‌کردند، همه‌ی آنها نتایج بزرگی را می‌توانستند کسب کنند. اما فکر می‌کنم به احتمال زیاد به پرده‌پوشی شخصیت‌های‌شان پرداخته‌اند، و یا در موضوع تحلیل با‌ادعا نبوده‌اند؛ به همین خاطر در عرصه‌ی فعالیتی، ناکفایتی‌های جدی از آنها سر می‌زند. کسی که دوره‌ی آموزشی را در اینجا دیده باشد همین که پا به عرصه‌ی فعالیتی بنهد، طی ۲۴ ساعت و یا طی برهه‌ی زمانی و در هر جایی که باشد، همین که دست به کار شود می‌توانست نتیجه بگیرد.

به نظرم اگر تا به حال شخصیت‌ها قادر به انجام نقش‌شان نیستند، مسوول اساسی آن خودشان بوده و آنچه را که می‌بایستی دریابند دریافته‌اند؛ حتی اگر درک کرده باشند نیز قادر به اجرایش نیستند. شخصیت‌هایی که مطابق ارزش‌هایی که در اینجا ارایه می‌شوند کوشا نیستند، خویش را به یک جنگجو مبدل نساخته و همیشه به زعم خودشان مسایل را تفسیر می‌کنند. سرانجام نیز بنابه گفته‌ام نمی‌توانند از عهده‌ی این امر خطیر برآیند. هر اندازه "به زعم من" بگویی به همان اندازه مسبب شکست خوردنت می‌شود. من همیشه این ملاک‌ها را در اولویت دارم که چقدر برای خلق فعالیت کرده، تا چه اندازه در برابر واقعیت دشمن آگاه بوده، تا چه میزان با توجه به ضروریات شرایط حرکت کرده و خود را در تطابق با آنها تنظیم می‌نمایم. اگر از یک خواسته‌ی فکری و انتقامی شخصی گرفته تا رسیدن به آنچه که یک فرد از آن خوشش می‌آید، همه‌ی این‌ها را در درجه آخر قرار داده و در حقیقت، با توجه به واقعیت محیط، دشمن و دوست

رفتار کرده و مطابق با انتظارات خلق گام برمی دارم. بعد از اینکه موردی مثبت بوده و اگر چیزی وجود داشته باشد که از آن خوش مان بیاید، خشنود خواهیم شد. و یا اگر خشمی داشته باشم همچون یک شخص آن را بروز خواهم داد. برای آن چارچوب محکمی در نظر می گیرم. بسیار خب، شما چه کار می کنید؟ همانند آنچه که لحظه‌یی پیش بدان اشاره کردم، برعکس آن را انجام می دهید؛ اینکه "خلق به زعم من باشد، دشمن به زعم من باشد". یعنی یا به طور مبالغه آمیز و یا بزرگ‌نمایی زیاد، بسیار سطحی‌نگر با مسایل برخورد کرده، با محیط و دوستان نیز به زعم خویش و مطابق میلش به صورت بسیار بی توجه برخورد کرده، اگر خشمی داشته باشد نیز آن را بطور ناحق بروز داده و اگر لذتی هم داشته باشد آن را نیز به صورتی ناحق تجربه می کنید. در نتیجه رفتار تان که باعث ضرر و زیان می شود در برابر حیات و مبارزه این گونه است. این نیز به تمامی اشتباه بوده و این شما هستید که این اشتباه را انجام می دهید.

رهبری درست برعکس این امر می باشد. با اهتمام بر این امر تاکید می کنم. کسی وجود ندارد که به اندازه‌ی من نفشش یعنی اراده اش، خشم، عواطف و آگاهی اش در حال انفجار باشد. اما علیرغم این باز هم کسی وجود ندارد که به اندازه‌ی من خویش را کنترل نماید. تنظیم کننده هم وجود ندارد. هم اکنون یک متد (روش) دیگری که راهگشای موفقیت است نیز همین می باشد؛ راه و روش. این را با خویش تطبیق دهید. آنچه را که انجام می دهید اینکه "مگر مرا نمی بینی، مگر وضعیتم را درک نمی کنی، اوضاع ام چه خواهد شد!" اینک مطابق با دشمن این گونه است. اینکه با وجود اینکه قادر به جنگیدن نیست می گوید "ای دشمن اگر حمله کنی خواهی دید که با تو چه خواهم کرد" یعنی در واقع خواهان گفتن این است که "اگر بیایی مرا از بین خواهی برد". رفتار تان با خلق نیز چنین است: "ای خلق مگر نمی بینید که چقدر در زحمتی و دشوار هستم، سوارت شده و با تو می دانم که چه خواهم کرد". هم اکنون در جمع حزب نیز برخوردی مبنی بر اینکه: "ای رفیق مگر نمی دانید که تا چه اندازه راحت طلب بوده و یا سختی چشیده‌ام، با تو هم می دانم که چکار خواهم کرد" دارید. این است وضعیت شما! همانا در تمام شخصیت‌های تان این برخوردها به وضوح و فراوانی دیده می شود. بدون شک، این وضعیت هزارویک شکل دارد. هر کسی این وضعیت را در یک شکلی به زعم خویش می زید، احیا می کند و در نتیجه نیز چنانچه گفته بودم به خاطر اینکه متناسب با اصول رهبری نیست، لذا یکه خورده، دچار شکست گشته، له شده و در زیر پا خواهد ماند. موقعیت این گونه است، برخوردی

فردگرایانه یک انحراف بوده و تا زمانی که از آن گذار صورت نگیرد همیشه موجب بازندگی خواهد شد.

کمی بیشتر چنانچه ذکر کرده بودم انتظارات تاریخی خلق، نحوه‌ی برخورد دشمن، نیرویش و همچنین جایگاه مهمی که حزب بدان دست یافته در میان است. تا زمانی که آنها را مد نظر نگرفته و به‌طور صحیح مورد ارزیابی قرار ندهی، نمی‌توانی گامی جدی برداری، اگر هم برداری نمی‌توانی موفق شوی. با توجه به چیزهایی که گفتم آیا قادر به درک این موارد هستی؟ توان تان برای انجام این امر کفایت می‌کند یا نه؟ زیرا انسان از همه‌ی شما می‌ترسد. نشان دادن این استعداد و این توان برای شما بسیار دشوار می‌نماید. اما شخصیتی مهم، شخصیتی بزرگ از این راه به‌میان می‌آید. اگر زمانی داشته باشید و ممکن بود، در میان خویش بر سر این موضوع به گفتگو و تأمل پردازید. در مقام یک فرد نیز با خویش به مبارزه پردازید. بایستی دیگر دوره‌های آموزشی مان به شکلی بسیار با معنا سپری شوند. ما باید انجام دادن فعلیتی نتیجه‌بخش اعتقاد داشته باشیم. آنهایی که اعزام می‌شوند نیز بایستی بدانند که یک ارزش هستند. در واقع تصمیمی کلی را اتخاذ کرده‌اید. دیگر حیات تان کم‌ویش بر پایه‌ی این تصمیمات کلی تداوم خواهد یافت. موردی را که در اینجا خواهان اضافه کردن آن هستم این است؛ محتوای این دوره به‌صورت پرباری سپری شود. نباید شخصیتی باشید که هم در هنگام مرگ و هم زندگی بسیار بی‌تأثیر بوده و ارزان می‌بازد. بی‌گمان این مباحث مان تنها با شما نبوده و در رابطه با شما نیست، بلکه بیشتر برای رفقای است که در عرصه‌های فعلیتی هستند.

در این روزهای آخر گفتگو کردید؛ یعنی در اینجا به‌طور منوال خودش گفتگو کرده و خارج از خواست ما امنیتی که مهیا شده برقرار است. اما با وجود آن میزان و سطح فعالیت‌های مان را مشاهده می‌کنید. شما نیز خود در گرماگرمی جبهه‌ی جنگ هستید و اگر کمی تلاش به خرج دهید، موردی نیست که قادر به خلق و آفریدن آن نباشید. قبل از هر چیز اگر کسی فکر کردن آن را بلد باشد، قادر به ارزیابی همه جوانب واقعیت جنگی باشد که در آن قرار دارد، چیزی که در برابرش ظاهر می‌شود بسیار جامع است، اما نمی‌اندیشد. چیزی که در آنجا برایش اهمیت دارد، گذراندن روزهایش با چیزهای پیش پا افتاده و دنیای بسیار کوچکش است. اما وراج هم هست، طرز حرف زدن بی‌ارزشی در میان است. گویی طرز فعلیتی وجود دارد که قادر به ساختن آینده نیست. خود را خیلی زیاد به درجه‌ی سطحی و مشکل دار در انداخته که انگار دارای افکاری

می‌باشد، اما دشمن آمده و ضربه می‌زند. گفتگو کردید، اما در نتیجه تلفاتی در میان است. بر این باورم که پس از کسب این نیرو و رسیدن به کوه‌ها؛ پس از اینکه در زمستان بر روی کارهای تابستان و در تابستان نیز بر روی کارهای زمستان اندیشیده شود، آنگاه شاهد تلفات این چنینی نخواهیم شد. سخت‌ترین مقطع مبارزه را پشت سر نهاده‌ایم. به مرحله‌ی رسیده‌ی بی که بتوانی نتیجه‌گیری؛ اما به خاطر عدم رعایت موارد لازمه شکست خواهی خورد. وضعیتی که حال در جریان است نیز همین است. خویش را به موفقیتی ارزان و تداوم آن در این راستا محکوم ساخته است. مسلح است، می‌گوید که "من نیرومند هستم". یعنی می‌بیند که آن‌را به راحتی و بدون رنج به دست آورده است. با خود می‌گوید که "چرا همانند یک پادشاه مطابق میلم زندگی نکنم". این شخصیت مغلظه‌آمیز ژرفا یافته است. همانگونه که چیزی را حفظ نکرده، چیزی را هم که با موفقیت به انجام رسانده باشد وجود ندارد. این وسوسه‌ی بیش نیست که در زیر سایه‌ی حزب، خویش را چیزی می‌پندارد. چنین شخصی ضربه خواهد خورد، یعنی بسیار ارزان خواهد مرد. از این دست افراد نیز اگر نمرده‌اند، تصادفی زنده‌اند و زندگی می‌کنند. هم برای خلق و هم در کوهستان همچون یک بلا زندگی می‌کند. گفتن اینکه "تا به این حد از ما ساخته است" به معنای "زنده باد دشمن" و "مرگ بر من" است. منظور از "من" که ذکر شد، خلق و حزب می‌باشد. این‌ها را باید درک کرد. در حالی که تدابیر بسیاری وجود دارند که می‌توانی اتخاذ کنی، کارهای زیادی هست که می‌توانی انجام بدهی، اما اگر خویش را سطحی‌نگر ننگه داشته و عملیات خلاقانه‌ی را برعهده نمی‌گیری، در واقع همانند آنچه کمی پیشتر گفتم، در حکم تن‌دردادن به مفهوم جاری "زنده باد دشمن و مرگ بر من" می‌باشد. حیات ارزان، مترادف است با گشودن درهای کاملاً باز مرگ. به همین دلیل همیشه دچار خسران خواهید شد. زندگی‌تان از مرگ و مرگ‌تان از زندگی‌تان بسیار بدتر خواهد شد.

کسی قادر به بازی گرفتن پ.ک.ک نیست

می‌آیید و می‌روید. به‌نظرم از دیدار با حقیقت رهبری، شناختن و تأمل بر روی آن حتماً قادر به فراگیری برخی موارد هستید. عملی کردن آن نیز نایستی آنقدر دشوار باشد. من در اینجا به خودم باور دارم. به خوبی می‌دانم مبارزه‌ی را که انجام می‌دهم به چه معناست و شخصیت را از کدام سطح به چه سطحی ارتقا می‌دهد. البته اگر به اصرار، شخصیت به‌تمامی شکست‌خورده و

باخته خویش را تحمیل کند، مقصر آن من نمی‌باشم. زیرا از بازی که وارد آن شده اطلاعی نداشتی و متوجه نیست که با چه چیزی دست و پنجه نرم می‌کند. در این صورت به او خواهم گفت که خویش را عمیقاً فریب می‌دهد. بی‌گمان چنین شخصیتی در مدتی کوتاه یا از صفوف جدا شده و یا همانند بسیاری از شما در داخل حزب عمری از سر می‌گذارند ولی به موفقیتی جدی نیز دست نخواهد یافت و بی‌آنکه معنا و اهمیت این کار را درک کند ضایع شده و از میان می‌رود. در صدد بیان این هستم که ممکن نیست در پ.ک.ک کارها مطابق میل شما اجرا شوند. برعکس آنچه که تصور می‌شود دیسپلین پ.ک.ک از جنس آهن است. اگر مطابق اشکال کلاسیک اجرا نگردد و همانند آن طرزی نباشد که شما با خودتان انجام می‌دهید نیز در واقع یک طرز دیسپلین بسیار مؤثر وجود دارد. البته که یک طرز است، مطابق آنچه بیان داشتم به طرز احزاب کلاسیک کمونیستی شباهت ندارد، شبیه طرز احزاب بورژوازی هم نیست. اما باز هم داشتن طرزی مختص به خویش نیز موردی حتمی است. از احوال‌تان معلوم است، اگر دیسپلین پ.ک.ک نمی‌بود به این اوضاع مطلوب و یا نامطلوب در نمی‌افتادید، نمی‌توانستید آن‌را تجربه کنید.

شما یکه می‌خورید. همانا همه‌ی شما [بر خود] می‌لرزید. این حالت نشان‌دهنده‌ی نیروی دیسپلین پ.ک.ک است. گاهی حتی از به‌زعم خویش زیستن نیز می‌ترسید. این نیز نشان‌دهنده‌ی آن است که پ.ک.ک تا چه اندازه به ارزش‌هایش پایبند می‌باشد. برخورد صحیح این است که به صورت آگاهانه در حزب مشارکت ورزید. امیدوارم به میزان کسب شناخت از عواملی که موجب شکست‌های مان می‌شوند، نیروی گذار از آن را نیز نشان بدهیم. از این رو، به خویش اعتماد کرده، تنها به اندازه‌ی که بر خودمان فرض می‌شود و به میزانی که لازم باشد خود را به حالت کارا در خواهیم آورد. در صورت لزوم، دوباره خمیر درست کرده و با مشت و مال کردن به آن شکل خواهیم داد. از آن ترسید. این چیزی است که برای ما لازم می‌باشد. طرز مرسوم می‌که دارید به دست دشمن شکل گرفته است. حاوی وجهی جدی نیست که بتوان از آن محافظت به‌عمل آورد. به خاطر آن هم است که جسورانه کادرهای مان را تحت فشار قرار می‌دهم. زیرا به نظرم چنین شخصیتی بایستی فرو ریخته و از هم بپاشد. یا اگر به‌تمامی درست نمی‌شود، حداقل مابقه‌اش سالم باشد. نشان‌دادن این همه جسارت به انجام امر جنگ از سوی ما بسیار فراتر از ظرفیت ساختارهای موجود خدمت‌رسان به دشمن هستند. و گرنه جسارت انجام این همه

تخریب کاری و فروپاشاندن را نداشتند. مسوولیت پذیری بزرگی را می طلبد. توجه کنید، هنگامی که میزان فرارتان از مسوولیت را در نظر بگیرید، می گوید "من که فردی بی مسوولیت نیستم که این گونه می گوید"، من که در انجام مسوولیت ها عالی هستم."

اما با وجود این چرا این همه تخریب؟ تقریباً با همه چیز انسان سروکله می زنم. اما باز هم [نمی دانم] این جسارت از کجا سرچشمه می گیرد؟ تو به شیوهی بدی شکل داده شده یی رفیق، هر آنچه که متعلق به توست نامناسب است، چاره یی جز این ندارید که این شخصیت را با خاک یکسان کرده و مجدداً برسازی. من این تشخیص را درست می بینم. بیچاره هستید. همانند یک ربات به میدان رانده شده اید. هیچ گونه وجه سالمی ندارید. اینگونه خوب است؟ تو را روی تخت عمل خوابانده و تو را می آزمایم که تا چه اندازه زنده خواهی شد، زندگی خواهی کرد و سالم هستی. این امر انجام می گیرد. من فردی نیستم که به آمدن و رفتن های شما ارزشی بزرگ قائل نشوم. به نظرم شما بطور بسیار ارزانی و یا به صورتی که نتیجه ی درخوری دربر نداشته باشد با این مفهوم برخورد می کنید. به زعم خودتان فکر می کنید که از جدیت آن کاسته و تنزل می دهید. این نیز به شما ضرر می رساند. همانند آنچه همیشه بیان می کنم، اگر نمی توانی کاری طبق شرایط را انجام دهی، خویش را آماده و مجهز کن. اگر نیرویت کفاف تغییر و تحول خویش را نمی کند، آنگاه خود را در یک بیمارستان بستری کن. بیمار کیست؟ این بدین معنی است که: "نیرویم کفاف سالم زندگی کردن را نمی کند، از این رو به یک دکتر نیاز دارم". از لحاظ سیاسی و نظامی نیز خویش را مورد مشاهده قرار داده و دیدید که نیروی تان کفایت واقع را نمی کند. همچنان که گفتم عنوان این، بیماری است.

قطعا بایستی خویش را به بعضی دست ها بسپارید؛ طلب کردن درمان را بدانید. کارها را به جایی رسانده اید که، با وجود اینکه تخت عمل بسیار لازم بوده و خوابانده می شوید، در آنجا نیز همچون دیوانه ها دست و پا می زنید. رد کردن معالجه قابل قبول نیست. زیرا این امر الزامی بوده و دست یافتن به سلامتی از راه دیگری ممکن نمی باشد. چیز زیادی از شما نمی خواهیم. چیزی که می خواهیم، انجام بعضی موارد توسط شما و درک اهمیت آن است. تا حد ممکن به طور صحیح آن را تفهیم کنید، و اگر نیروی تان کفایت آن را نکند، آن را به بازی نگیرید. به شکلی ارزان و پیش پا افتاده با آن خویش را فریب ندهید. در جای بنشین، به چه دلیلی این گستاخی را از خود نشان می دهی که ارزش های بزرگ به سخره بگیری؟ اگر دیدی که نمی توانی به خوبی

آنرا تحقق بخشی، سرت را در لاکت فرو کن. اگر چه اینگونه رفتار می کنی و می گویی که "من نمی توانم متحقق ارزش های بزرگ باشم"، اما اطرافت را هم فریب نده و درست باش. این نیز برای ما ارزشمند است. اما اگر برای جنگیدن مدعی هستی، من نیز به تو می گویم که این امر قوانینی دارد. هرگز نمی توانیم از این قوانین دست برداریم. هر که باشد به طور قطع بایستی با مقتضیات آن بسازد. اگر با آن هماهنگی برقرار نکند چه خواهد شد؟ چهل سال هم سپری شود پریشان گشته و زندگی برای او بیهوده خواهد گذشت. همچنین به درازا نکشایم و به تدریس مان ادامه خواهیم داد اما چارچوبش این گونه خواهد بود. اگر در ارزیابی ها مشارکت بورزید آن وقت از تمام آزمون هایی که تا به حال تجربه کردید درس عبرت گرفته و به هر حال این نیز زمان تان را تلف نخواهد کرد.

به زیستن و کسب موفقیت نیاز دارید. رمز این را به شما داده و درس های مربوطه را تدریس می کنیم. مشکلی به همراه نخواهد داشت اگر رنجی را متحمل شوید. اساساً که از حالت انسان خارج گردانده شده اید. در واقع، وضعیت تان در برابر زندگی و دشمن پیشیزی نمی آرزد، آن وقت درسی را که این امر را به نفع خودمان برگرداند به خوبی فرا گرفته و به صورت سالمی انجام بدهیم. هنگامی که بدون فریبکاری و خودفریبی، بی آنکه آن را مطابق میل و راحت طلبی انجام داده و به تعویق بیندازید، همچنین بدون آنکه پرحرفی کرد و در رابطه با کسب موفقیت لحظه به لحظه خویش را از روی وجدانی راحت کنی، این را نیز به طور قانع کننده به تمام اطرافیان یعنی کادرهای حزب نشان دهید — که اگر قادر به قانع کردن شدید — تنها بیانگر عظمت و ارزش تان می باشد. در بحث سازمانی، بر جنگ اصرار داریم. هر چقدر هم که به خوبی نچنگیده اید اما در رابطه با نیازمان به جنگیدن می توانید عزم تان را راسخ کرده و بیش از پیش بر قاطعیت آن بیفزایید. اگر جنگی مهم را در مورد شخصیت انجام نداده و حتی در صورت لازم به سطح جنگ همه جانبه خلق رسانده نشود، باید بدانیم که تا وقتی که این را در نظر نگرفت امکان رهایی غیرممکن خواهد بود. شخصیت تان تا آخر برای جنگ آماده باشد. بایستی نه به عنوان جنگاوری یک روزه، بلکه تمام عمری، با آزمندی و کینه یی بزرگ و اراده یی خستگی ناپذیر خویش را به شخصیتی تاثیرگذار مبدل کنید. به شیوه ی دیگری از شخصیت، پرداختن به جنگ غیرممکن می باشد. در اینجا این مهم را می آموزانیم. ما نسبت به مکتب مان اطمینان داریم. مبارز صورت خواهد گرفت و ارزان نخواهیم زیست. ما تمام این خلق را وارد مبارزه خواهیم کرد. همچنانکه تا

حدودی هم به مبارزه واداشته‌ایم. قوانین جنگ خلق را نمی‌دانید. در صورتی که لازم باشد این‌ها به آخرین حد خود رسانده خواهد شد. من این حرف‌ها را در دهه‌ی ۱۹۸۰ نیز بر زبان می‌آوردم. کسی آن‌را جدی نمی‌گرفت. خلق و شما تا مغز استخوان تحت تاثیر این جنگ هستید. از این به بعد نیز بسیار شدیدتر از قبل تحت تاثیر آن قرار خواهید گرفت.

رفقای عاقل‌مان بی‌آنکه خطای نخستین را انجام بدهند بایستی هنر جنگ همه‌جانبه‌مان را یاد گرفته و در روند صحیح مبارزاتی حزب قرار بگیرند. به‌ویژه نیز، بایستی خطاهای بزرگی که مبارزان‌مان مرتکب می‌شوند و اوضاع غیرقابل‌بخشش را دیگر از مباحث روزانه‌شان حذف کنند. کسی نپندارد که به نوعی دیگر می‌توانیم معنا بیابیم. آشکارا می‌گوییم که ما با متحمل‌گشتن سختی شما را قبول می‌کنیم. اشخاصی اینگونه بیچاره و ضعیف در حوزه‌ی ما حتی یک روز نیز نمی‌تواند زندگی کند. اکثر شما را از روی آداب مهمان‌نوازی قبول می‌کنیم. به خاطر اینکه عیب نباشد شما را در اینجا نگه می‌داریم. وضعیت‌تان در مقایسه با واقعیت جنگ‌مان بسیار مناسب نیست. به خاطر اینکه جای دیگری را سراغ ندارید لذا از روی ناچاری با شما مدارا می‌کنیم. البته که پ.ک.ک به‌طور کل این‌گونه است. اگر توان آن‌را دارید می‌مانید، و اگر می‌توانید مقتضیات آن را به‌جای آورید خواهید گفت: "من هستم." منظورم این است که به هیچ‌عنوان اراده پ.ک.ک و توان دسترسی‌اش به هر جا را از نظر دور نیندازید. هرگز آن‌را همچون مکانیسمی فعال مطابق با امیال و هوس‌های کسی نپندارید. انسان هستید، اعتماد به نفس داشته باشید. اگر می‌گویید که ما برای جنگیدنی بزرگ آمده‌ایم، آن‌وقت مطابق با مقتضیات آن نیز وارد کار شوید. اگر تربیت حزب به خوبی درک شود، در این مهم برای کسی امتیاز قائل نبوده و هر کسی کم‌ویش آن‌را در هر جا در برابر هر کسی عملی کند.

چنانچه کسی قادر به بازی گرفتن پ.ک.ک نیست، ممانعت به‌عمل آوردن از موفقیت پ.ک.ک نیز غیر ممکن می‌باشد. اما نه، در جایی که این‌همه رفتار بیمار و سردرگمی و هدردهی زحمات هم‌دیگر وجود داشته باشد، نه‌تنها پیروزی کسب نمی‌شود، بلکه در آنجا تنها یک وضعیت مدارا کردن با بیماران و درماندگان بسیار بیچاره به میان خواهد آمد. بایستی به‌اخذ تصمیمی بسیار رادیکال در باب تربیت [حزبی] واصل شوید. قبول کنید که در وهله‌ی اول بایستی حتماً به نظام فکری و رفتاری‌تان بطور رادیکال شکل بدهید. پس از آن بایستی جهت یادگیری کمک بخواهید. این کار بدین منوال سپری خواهد گشت. کسی این‌را به نحو دیگری نمی‌تواند

طی کند. همانند آنچه بیان کردم، دارای قوانینی است. ما آنها را ایجاد کردیم. بایستی آنها را خوانده و درونی کنید. حتی اگر لازم باشد همانند کودکی هفت ساله خویش را مجدداً وارد مسیر بزرگ شدن خواهید کرد. بنابراین چنانچه به آنهایی که به اینجا می آیند خوش آمدگویی می گوئیم، به آنهایی که می روند نیز "به سلامت" می گوئیم و در هر جا و هر زمان در این چارچوب موفق باشید. اینگونه زندگی نمایید، اینگونه مبارزه کنید و تا به آخر موفقیت از آن شما باشد.

آموزش، عمل بازآفرینی خویش است

زمان زیادی نداریم. گروهی که اعزامی است، شاید نیاز به یاد کردن سوگندی مختصر را احساس کرده باشد. حتماً به خاطر این است که مدت زیادی در مکتب مان مانده اند. یک رسم است. بار دیگر می توانیم آن را انجام دهیم. بله دیر است، رفیق. م. حال رفیق. تای یک بار دیگر با شما عهد ببندیم. به هر حال معنادار خواهد بود. بگوئیم که چطور هستید؟ کیستی، چکاره هستید؟ چگونه بودید؟ هم اکنون چگونه هستید؟

ر. تای: سال ۱۹۵۷ در شهر سیواس به دنیا آمده و در آنکارا بزرگ شده ام.

در دهه‌ی هفتاد از اینکه اطرافیان نزدیکم در جنبش جوانان انقلابی ترکیه جای گرفته بودند تحت تأثیر شدید این جنبش‌ها قرار گرفتم. تا به هنگام تأسیس حزب نیز به عضویت هیچ یک از سازمان‌ها در نیامدم. رفیقی هستم که رفیق کمال پیر و شهید علی یلدرم مرا جذب و آموزش داده بودند. از سال‌های ۱۹۷۷ بدین سو به طور حرفه‌یی در صفوف حزب به فعالیت پرداخته‌ام. سال ۱۹۸۰ قبل از کودتای دوازدهم سپتامبر ۱۹۸۰ به زندان افتادم. ۱۵ سال در زندان بسر بردم. بعد از آن با سختی و دشواری‌های متعددی توانستم خود را به این مکتب برسانم. قریب به نه ماه است که در آکادمی رهبری حزب به عنوان دانش آموز جای گرفته‌ام.

رهبری: زندگی دشواری بوده است. یک زندگی که با اعتقاد سپری شده است. فقط زندگی است که از ارزش موفقیت عملی آنچنانی برخوردار نیست. برای اینکه پایبند ماند، با حفظ کردن ایمان نیز اگر متوجه ارزش‌های حزبی، حتی اگر بسیار اندک هم دیده شود باشی، نشان دادن اراده‌ی زندگی مطابق با آن امری مطلوب است. فقط چنانچه می‌بینید این کار واقعاً یک امر هنری بزرگ می‌باشد. هنر انقلابی در مطابقت با واقعیتی که تجربه کرده‌ی بسیار متفاوت می‌باشد. از

طرز تفکر بگیرییم تا مبانی اجرایی آن، تفاوت آنرا از آنچه که تا به حال می‌پندارند دیدید. در وضعیت هستید که به گردن بگیریید. معنای این امر این است که شما با طرز قدیمی تان نمی‌توانید سیاست کنید، اگر هم بخواهی که بدان بپردازی نیز در تناقض با اکثر اوضاع، محیط و وظایف قرار خواهی گرفت؛ به پریشان‌خیالی دچار خواهی گشت. تلاش‌هایت به هدر خواهد رفت. خواستار نشان‌دادن این امر شدیم و به نظرم تا حد قابل توجهی تغییراتی انجام گرفت. اگر چه دشوار هم باشد اما جنبه‌ی صحیح این کار در واقع طرز دوراندیشانه مکتب می‌باشد. چنانچه حسرت‌های گذشته و نیات‌مان که بیانگر معنای زیادی نیستند، هر اندازه که درستی، پاک‌نیتی و تلاش هم وجود داشته باشد نیز بی‌ارزش بودن آن آشکار می‌باشد. پیشرفت‌هایی را که از ترویج شیوه‌ی رهبری پدید می‌آید در نظر گرفته و بایستی راه و روشی را که به او می‌رسد برای خویش مبنا قرار داد. من هم اگر بخواهم که ادعا و اعتقادم را نگه‌دارم؛ در صورتی که لازم باشد خویش را ذوب کرده و اگر بخواهم از نو بدان شکل بدهم لزوم مبنادهی این طرز را به‌طور عمیق متوجه گشته‌اید و همچنین به روح و شعورتان قبولانده‌اید؟

تای: صحیح است رهبرم. اگر چه دشواری‌های جدی و نشست و برخاست‌هایی به وقوع پیوسته باشد نیز این‌ها با موفقیت به انجام رسیده‌اند رهبرم.

رهبری: به نظرم می‌توانیم به‌غایت در مورد تغییر و تحول بحث کنیم. خطر این است: به جایی که اعزام می‌شوی نیز آیا دوباره برای ابراز شخصیت دگماتیک قبلی‌ات و یا بیماری‌های شخصیتی که تا حد ممکن مشخص شده و آشکار شده‌اند فرصت خواهی داد؟

تای: با شکوفاساختن استعدادها، با درک محیط ...

رهبری: اگر این شخصیت از نو زنده شود چه کار خواهی کرد؟ می‌دانی که اگر از نو زنده شود رسوا خواهی شد. به ارزش تربیت که معتقد هستید. و این را هم می‌دانید که ظاهر و ذات پ.ک.ک. چقدر بامعنا و فوق‌العاده است. همچنین به خوبی می‌دانید آنانی که حتی می‌گویند "من برترینم"، هنگامی که با این امر در تناقض قرار می‌گیرند به چه وضعیتی خواهند افتاد.

تای: ما با این امر مواجه شده و تجربه کرده‌ایم.

رهبری: کاری است که مهارت می‌طلبد. آیا چنین مهارتی را از خویش نشان خواهی داد؟
تای: می‌توانم بگویم که در این مورد با اتکا بر استعدادها، تجارب و آگاهی اکتسابی‌ام، با دانستن ارزش درس‌هایی که در اینجا یاد گرفته‌ام، به مشی در این راستا خواهم پرداخت.

رهبری: در اینجا نمی‌توان از حسن نیت‌ات شکی به دل راه داد. اما چنانچه بیان نمودیم، اندکی پیش چیزی در رابطه با روش به زبان آوردیم. در واقع به جای رفتارهایت که زیاد سازمانی و سیاسی نبوده و اکثرشان نسنجیده و نامتناسب هستند؛ رفتاری که انتظارات محیط را مد نظر قرار داده، همچنین واقعیت عینی آنان را به سرآغازی مبدل می‌سازد؛ اگر به اصرار می‌خواهی چیزهایی را از خویش مایه بگذاری، مجبور به برخورداری از یک رفتار و روشی هستی که مطابق نیازهای آنان تنظیم شده باشد.

تای: صحیح است رهبرم. در قبال مسائل، مرحله، دشمن، دوست ...

رهبری: بله با محاسبه‌ی دشمن، دوست، محیط، اطراف و هم‌زمانت سپس اگر معرفت، شناخت، اراده و همچنین خشم، خواسته و آرزویی داشته باشی، بایستی آنها را در راستای این نیازها بکار بندی. اگر توجه شود رهبری همیشه اینگونه رفتار می‌کند. به نظرم شما به خصوص هنگامی که می‌آمدید، چگونه خواسته‌ی خویش را ماه‌ها بر من تحمیل می‌کردی. در واقع همچون بچه‌ها بودی. ما صبر کردیم، تحمل داشتیم. به منظور اینکه روزی واقعیات را فرا خواهد گرفت، تحمل کردیم. فکر کنم که قسمت مهمی از رفتارهایت را دیدی که تا چه اندازه به‌دور از اصول هستند. لازم بود که به این‌ها ژرفا ببخشی. همچنین از این به پس باید ادامه بدهی.

تای: این کار را انجام خواهیم داد.

رهبری: بله، شکل دادن. بنابر روشی که اندکی پیش بر زبان آوردم، خویش را باید به حالت تیپ‌ملیتانی که کسب موفقیت در هر مکانی برایش اجتناب‌ناپذیر است، متحول گردانی. آنچنان که همه بگویند "مطابق میل ماست"، دشمن نیز بگوید که "این ما را محو و نابود ساخت". باید به این چشم بدوزی. بایستی بی‌امانی و ادعایت را در این امر نشان بدهی. یعنی با ژرفابخشیدن به این نکته که من این همه سال در زندان مقاومت کردم و این همه برای حزب اعتقاد پیشه کردم، باید آنرا تحقق بخشیده و مبارزاتی کنم. تنها مقاومت کردن و برعهده گرفتن کفایت نمی‌کند. اگر آنرا بر مبنای روش‌هایی که بیان داشتم عملی و مبارزاتی ساخت بسیار مهم‌تر است. در غیر این صورت همانند داستان‌هایی که چپ‌گرایان ترک در راجب با زندان دارند، اگر آنرا حیاتی‌سازی به ساده‌لوحی مبدل خواهی شد که بیهوده در زندان بسر می‌برد. همچنین یک شیوه‌ی شش سال و پنج ماهه زندان را دارم. با درس‌هایی که از آن گرفتم تا به اینجا آمده‌ام. من نیز فقیرانه زندگی کرده‌ام، مثل یک زحمتکش. فقط با نتایجی که کسب نمودم به سطح یک رهبر

معظم خلقی جهش صورت دادم. به ارزانی بر روی این‌ها تکیه ندادم و نگفتم "مگر هر کسی پاکی و درست‌بودنم را نمی‌داند؟" مقتضیات آن را با طی هنر فعالیتی و متحول‌ساختن آن به پراکتیک به جای آوردم. این‌ها برای شما مواردی حیاتی هستند. می‌خواهیم اطمینان پیدا کنیم که چیزی فرا گرفته‌اید. مادامی که این باوری و مقاومت را نشان دادی، دیگر بایستی هنر این کار را نیز نمایندگی کنید. تا حد ممکن بر روی شخصیت شما تأمل و همیشه این را تکرار کردیم. چاره‌ی به‌غیر از گفتن "آدم، دیدم، موفق شدم" نداری. تقصیر را در اینجا و آنجا جستجو نخواهی کرد. اگر موفق نشدی بایستی بگویی که "مقصر من هستم". از حساب‌دادن ابتدا در برابر خویش و سپس در برابر حزب نبایستی شانه خالی کنی. این‌گونه بهانه‌تراشی را برمی‌داریم که بگویی: "این مانع پیش آمد، اون مانع جلویم را گرفت، نمی‌دانم این و آن چه کردند..." همانا که بایستی خویش را نیز از حالت مانع خارج سازی. تمام این موارد برای شما مفهوم واقع شده‌اند. به‌نظرم حداکثر آن چیزی را که می‌توانی از آموزش یاد بگیری دریافت کرده‌ی. طلب دیگری از ما داری؟

تای: نخیر رهبرم. فکر کنم یکی از رفقای هستم که بیشتر از همه مانده‌ام.
 رهبری: حدوداً سه دوره‌ی آموزش را دیدی. هنگامی که نتایج کسب کرده از این سه دوره را با تجربه‌ی که طی مسیر زندگی‌ات کسب کرده‌ای یکی کنی از شما انتظار یک جهش بزرگ را داریم.

تای: صحیح است رهبرم. سه دوره‌ی عالی بود.
 رهبری: اما آنهایی که [به عرصه پراکتیک] رفتند همیشه خیال‌های ما را نقش بر آب کردند. اگر تو هم اینگونه شوی، بایستی آشکارا بگویم که ترکه را خواهی خورد. اگر بگویی که "رهبرم به خاطر این دلایل اینگونه شد"، آنوقت سیله به طور محکم‌تری زده خواهد شد. بیست سال است که در صفوف قرار داری، دوره‌های آموزشی بسیار وسیعی را پشت سر گذاشتی. اگر هنوز هم نتوانی یک کار ساده‌ی سازماندهی، کار مدیریت و هدایت را انجام بدهی به این معناست که تو بیماری ای رفیق! در حزب و انقلاب عرصه‌های وظیفه را نمی‌توان کوچک شمرد، تمام کارها معنادار و ارزشمند می‌باشند. حیات انقلابی موجود در زندان را نیز بسیار ارزشمند می‌بینیم. زندگانی موجود در بیرون از وطن و کوهستان را نیز این‌گونه برمی‌شمریم. این‌ها مواردی چندان جدای از یکدیگر نیستند. تنها بتوانی حقش را ادا کنی و بس. اگر حقش را ادا نکنی و بگویی که

”در فلان جا از امکانات پ.ک.ک سوءاستفاده خواهیم کرد“، آن وقت هم در زندان به یک خائن مبدل خواهی شد و هم در اینجا و آنجا. اگر توجه گردد، در حالیکه به زعم برخی ها در اینجا امکان راحت ترین زندگی وجود دارد، اما در اینجا منسجم ترین فعالیت در جریان است. و هیچ یک از قرارگاه های ما به اندازه ی اینجا مشغول نیست. بنابراین نمی توانیم بگوییم که عرصه ای [اینجا]، به طور عینی ”مرا این گونه به زندگی کردن واداشت“. وضعیت عرصه چه راحت باشد و یا دشوار، اگر مطابق آنچه امر شده ارزیابی گردد بسیار ارزشمند می باشد. در اینجا به آن جامه ی عمل پوشانده می شود. نه اگر به مفیدترین عرصه نیز معنا ندهی، خراب خواهی کرد. چنانکه در جایی که ارتش ها به خوبی تشکیل می شوند و در جایی که عالی ترین نتایج را می توان بدست آورد، ما حزب را به بدترین طرز و بدترین وضعیت در انداختیم. این نیز بسیار دیده شده است. جایی که امکان پیشرفت آن بسیار ضعیف است اینجا می باشد، اما ما بزرگ ترین پیشرفت ها را در اینجا به وجود آوردیم. بنابراین نایبستی تقصیر را در عرصه ها بجویی. علاوه بر این نایبستی در چگونگی وظیفه نیز به دنبال آن بگردی. ابتدا وظیفه ی من در اینجا، ایجاد ارتباط با چند نفر می باشد. اما هم اکنون کاری دیو آساست. به همین خاطر در ابتدا با گفتن اینکه: ”به این اندازه ارتباط داشتیم“، ”کسی آنچنانی که به من یاری دهد وجود ندارد“ نباید خویش را فریب بدهید. بزرگ و کوچک این کار وجود ندارد. من وقتی که به اینجا آمدم عنوان علی ولی را داشتم. کسی نمی دانست من کی هستم و چه چیزی در سر می پرورانم. اما با ویژگی دست خوانیدگی معطوف به کار که دارم به سرعت نتیجه گرفتم. بنابراین برای موفقیت آمیز بودن حتماً لازم نیست که به رتبه و مقام پناه برد. طرز انجام دادن کار، ادراک از کار و ارزیابی آن، نتیجه را مشخص می سازد. برای این نیز بایستی با اطرافت به خوبی گذرانده، برنامه ریزی نموده، امکانات را همیشه به طور صحیح ارزیابی به کار گرفته، یکی کرده و جمع و جورشان کنی. در نتیجه فعالیتی موفقیت آمیز حاصل خواهد شد. بدون اینکه به رتبه و مقام اتکا کنی، کوچک و بزرگی کار را از هم تمیز دهی و به انتخاب عرصه ها پردازی، اگر با ذاتی این چنینی برخورد کنی موفقیت امکان پذیر می شود. اگر این موفقیت در سطح بسیار بالایی نباشد نیز اشکالی ندارد. به هر حال تا به سطحی که ضرر ندهد بر خویش حاکم خواهی شد. حتماً با گفتن اینکه ”اگر موفق نشوم، ضرر هم نخواهم زد“، دارای ادعا و نیرو هستی.

تای: چنین نیرو و ادعایی را دارم رهبرم.

رهبری: باشد، بسیار خوب. درخواست دیگری داری؟ همچنین چیزی هست که می‌خواهی بر زبان آوری؟ به‌ویژه در اینجا درس‌های تاریخی برای شما چه بودند؟ اگر مایل هستی چند تا از آنها را بگو که رفقا نیز از آن بهره‌مند شوند، برای رفقای که می‌روند و می‌آیند تجربه‌ی بی‌باشد.

تای: رهبرم موردی اساسی، ضرورت و اجتناب‌ناپذیر بودن کار کردن به‌طور دسته‌جمعی است. اگر بخواهیم که موفق شویم و با موفقیت چیزهایی را به‌دست آورد، از مسیر پرداختن به فعلیتی دسته‌جمعی می‌گذرد. فردیت حزب و همچنین رهبری را بسیار تحت فشار قرار می‌دهد و همیشه موجب شکست شده است. پابندی و صداقت‌های پیش‌پاافتاده حاوی ارزش زیادی نمی‌باشند. اساساً مشکل، متحقق‌ساختن خویش مطابق با اشخاص، مسائل و وظیفه می‌باشد. رهبرم، در اینجا طرزى که از تمام این‌ها نتیجه بگیرد و موفقیت‌آمیز بودن شیوه‌ی را که جوهره‌ی دیالکتیکی پ.ک.ک را تشکیل می‌دهد، به خوبی مشاهده کردم.

رهبری: یعنی در پ.ک.ک کلکتیویسمی وجود دارد. خواه نمایندگی آن توسط یک شخص انجام بگیرد و خواه توسط جمعی بسیار کلی. بایستی به‌طور مطلق تابع ملزومات آن شد. در صورت لزوم باید بر نفس خویش غلبه کرده و کلکتیویسم همگانی را بدست آورد؛ البته در رابطه با روشی که بیان کرده‌ام. کلکتیویسم به این معناست که مطابق با خط مشی حزب هر چیزی را نه از خویش بلکه با نیروی سازمان به اجرا در آورد. یعنی سازمانی بودن به معنای کلکتیوی بودن می‌باشد. شخصی و راحت‌طلب بودن نیز به معنای انکار کردن سازمان می‌باشد. می‌خواهی در هوا با دهانت پرنده بگیر، ولی با این فردیت نمی‌توان در هیچ چیزی موفقیت به‌دست آورد. فکر کنم که این امر را به خوبی دریافتی. یعنی حتی بایستی با شخصیت‌هایی ناشفاف نیز به فعالیت پردازی، اما می‌باید به‌طور آگاهانه‌ی آنها را به کار واداری. هنگامی که به اجرا می‌گذارید معلوم است که آن‌را در چه وضعیتی می‌اندازید. تا مغز استخوان متوجه شدید که تحمیل‌ها و سوءاستفاده، نهاد مدیریت این دوره آموزشی‌مان را به چه وضعیتی درآورد. اگر از آنها بی‌است که اصلاح نمی‌شود، باید بگویی که "من می‌توانم او را به‌خوبی وارد عرصه‌ی فعالیت کنم". توجه داشته باش به‌جای رفتار اینکه "سرکوبش خواهم کرد، از هم پاشانده و فراری‌شان می‌دهم" نه، بلکه بایستی بدین صورت باشد که "من به‌خوبی می‌توانم وارد کارشان کنم، می‌توانم ایشان را به‌خوبی سرپا نگه دارم" مگر نه؟ فراری‌دادن در داخل سازمان کار دشمن می‌باشد. سرکوب کردن نیز، رساندن وضعیت به حالت بدتری می‌باشد.

تای: ...

رهبری: بله به این خاطر است که می‌باید بلد بود که به حرکت درآورد. اگر یک کار مطلوب از هزار کاری که باید انجام بدهد وجود داشته باشد، بایستی در پیش روی ایشان قرار داد. می‌گویی که این درس را فرا گرفته‌ام. دیگر کدام درس را آموخته‌یی؟

تای: رهبرم باز هم اساساً، هنگامی که در سطح بین‌المللی نیز مطرح می‌کنیم وجود واقعیتهای به‌میان می‌آید؛ پ.ک.ک، تنها پرچم‌دار سوسیالیسم می‌باشد. اگر به این دعوی معتقد باشیم، آن وقت در وضعیت مبدل‌گشتن به یک قهرمان انقلابی هستیم که در پ.ک.ک بسیار موفق می‌باشد. پ.ک.ک، امروزه اساسی‌ترین قلعه‌یی است که در آن سوسیالیسم در جریان می‌باشد. موجودیت پ.ک.ک، تداوم حیات سوسیالیسم است. در مسایل روزانه این‌گونه عینیت پیدا می‌کند. از این رو امروز فهمیدم که ما مجبور هستیم جذابیت‌های موجود در شیوه‌ی رهبریت حزب را هم به کادرها انتقال داده و هم اینکه در برابر انسانیت باید تا حدودی نماینده‌ی آن باشیم.

رهبری: یعنی عمیقاً با این [واقعیت] که امروزه پ.ک.ک یکی از سرآمدترین احزاب سوسیالیست ملی و بین‌المللی است، آشنا شده و در آن تجاری کسب کردید. از آن جهت نیز ظاهر آزادش متناسب با کیفیت سوسیالیستی‌اش می‌باشد. با طرز رهبری به تحقق آن پرداخته، همچنین در سطح بین‌المللی باید به دوستان مختلف و خلق‌ها نشان داد که هنوز هم سوسیالیسم زنده بوده، اما می‌باید چیستی انترناسیونالیسم و سوسیالیسم کنونی را بصورت بسیار واضح در قالب شخصیت‌تان به شیوه‌یی جذاب نشان داد. جدای از این؟

تای: رهبرم، متوجه شدم. همچنین به رابطه‌ی رفاقتی که کفه‌ی عاطفی — که قبلاً در جریان بوده — و حسرت گذشته آن سنگین‌تر بوده و برخوردهای غیرسیاسی‌مان که زیاد واقع‌بینانه و موفقیت‌آمیز نبوده، پی بردم. و اینکه رفاقت پ.ک.ک که در شخصیت رهبریت حزب عینیت و تبلور یافته، در سطح جداگانه‌یی است. در روند بازخواست از پراکتیک قرارگاه مرکزی بسیار خوب به این واقعیت پی بردم. در این موضوع تا حد ممکن شفافیتی حاصل شد. رهبرم، به خوبی متوجه شدم که در جایی که رفاقت وجود نداشته باشد راهگشای چه نوع مسایلی خواهد شد. همچنین به آسانی رشد و اشاعه‌ی کنتراپی پ.ک.ک را در جایی که رفاقت وجود ندارد دیدم. این امر در من نیروی بزرگی را ایجاد کرد.

رهبری: در مورد طرز رفاقتی که بیان نمودی، هنگامی که رابطه‌ی رفاقت و مجموع ویژگی‌های زندگی اساس گرفته نشود، در آنجا نیت کورکورانه هر چه که باشد مهم نیست، ناگواری‌هایی به میان می‌آیند که تا حد نابودساختن حزب پیش می‌رود. این امر با روشی که اندکی پیش بیان کرده بودم در ارتباط است. تحقق حیاتی منطبق با اصول سازمانی و کلکتیویسم خط مشی سازمان و حزب، بزرگ‌ترین مقاومت می‌باشد. موردی که پیشاپیش ضروری می‌نماید نیز همین است؛ زیستن به طرزى که قادر به ارایه‌ی کمکی به رفقایش باشد. زمانی که بگویی "رفقا به زعم من باشند، تمام حزب به زعم من باشد"، آن وقت از تو شخصیتی خطرناک درست خواهد شد. اما اگر بگویی که "من به تمامی منطبق با خط مشی حزب و رفقا خواهم شد"، از تو یک شخصیت ملیتان‌حزبی عالی بروز خواهد کرد. بدون شک داشتن حسرت برای رفقا از این لحاظ ارزشمند است. تنها بدین شکل می‌تواند معنادار باشد. به طور حتم، پابندی به وصیت و یادشان تنها از این طریق امکان‌پذیر است. معنای هر سوگندی را که به حزب داده‌ی باز این‌گونه می‌توان متحقق ساخت. همچنان این امر جهت کسب موفقیت یک شرط می‌باشد. در جایی که روابط رفاقت حزب وجود داشته باشد، در آنجا دشمن از بین می‌رود. در نتیجه‌ی هر نوع رویکرد فراطبقه‌ی، اگر حتی یک جاسوس هم وجود داشته باشد نیز آن حزب را در آنجا نابود خواهد ساخت. همچنان که در احزاب کمونیستی کلاسیک این امر روی داده است. فقط حزب ما فاصله‌ی زیادی از این وضعیت گرفته است. البته در این امر، تلاش‌های بزرگ رهبری در میان هستند. در هر انتقادی به این مساله پرداخته و تأمل نموده است. به نظر مرتکب خطایی جدی نخواهی شد و در این نکته نیز دارای نیرویی کافی برای عالم رفاقت هستی. دیگر چه؟

تای: رهبرم، همچنین تقسیم کردن امر مدیریت با زن، فعالیت دوشادوش با همدیگر و خلق و دستاوردها در این زمینه را نیز آموختم. در اینجا چگونگی تحقق بخشیدن صحیح حیات حزبی، عملی کردن گام به گام آن و اینکه چگونگی پیشبرد مصرانه‌ی آن را بسیار عالی مشاهده کردم. هنگامی که در زندان بودیم، سعی داشتیم که از راه رسانه‌ها آن را درک کرده و تا حد امکان به درونی ساختن آن می‌پرداختیم. در اینجا به شکل بسیار آشکار این مهم را دیدم. این امر به من نیرو بخشید.

رهبری: با این زنان (منظور رفقای زن آماده در نشست می‌باشد) به پیش بردن کارها را صحیح

می‌بینی؟

تای: صحیح و بجاست رهبرم! فقط زن کمی دیگر مجبور به نیرومندساختن خویش می‌باشد. متوجه شدم که زن ضعیف با دشواری زیادی روبه‌رو می‌گردد.

رهبری: اگر توجه شود، در داخل حزب‌مان، همانا طرف‌ها در این موضوع به نحوی مصرانه به زیستنی که در جامعه وجود دارد و واپس‌گرایی خویش اهتمام بزرگی ورزیدند. اگر توجه کنی، ما در برابر این‌ها جنگی گسترده را اعلان کرده‌ایم. موقعیتی که تحمیل می‌شود، برای ما موقعیتی بسیار خطرناک و غیر قابل قبول است. ما این‌گونه اقدام کردیم؛ ابتدا به نابودی واپس‌گرایی‌های هم‌زن و هم‌مرد پرداختیم. اگر قادر به انجام این امر باشنند، راه‌ها را آزادانه بر پایه نیرومندشدن بر روی‌شان گشودیم. البته این یک اصل می‌باشد. اصولی هست که در جریان بوده و دارای معنای بزرگی می‌باشند. هم‌مرد و هم‌زن، اگر دست از واپس‌گرایی‌های‌شان برندارند، تا حد ممکن اشتباهاتش بروز خواهند یافت و ما را نابود خواهند ساخت. اگر در موضوع زنانگی و مردانگی‌اش اصرار ورزد، در این حالت، مبارزه‌ی ما را در برابر خویش خواهد یافت. این مبدا را به کار خواهیم بست. کسی به دنبال نحوه‌ی زندگی، برخورد و رابطه‌ی زن و مرد که جوابگوی معیارهای‌مان نمی‌باشند، رهسپار نشود. به‌نظرم کم و بیش این امر را درک نمودی. اما رفته رفته بسیار بهتر درک خواهی کرد. تا حد ممکن بایستی آن‌را عملی کنی. بی‌گمان باید در راستای این امر تلاش به خرج داده، تداوم بخشیده و این توان را باید نشان بدهی. نگویند "پس غرایز و رسم و رسوم چه خواهند شد، بدون زن، مرد نمی‌توانم طاقت بیاورم"، به نظرم این‌ها واقعیاتی نیستند که جدی بگیریم. در ابتدا همانند یک انسان، چه مرد و چه زن، آن‌وقت آن‌را متحقق خواهی ساخت. اگر مردانگی داشته باشی، باید آن‌را در مبدل‌ساختن خویش به حریفی برای دشمن و در به انجام‌رساندن کارها نشان دهی. نشان‌دادن مردانگی‌ات در برابر یک زنی که بیچاره، مرده و نابود گردانده شده چند می‌ارزد؟ مایه‌ی شرمساری است، مگر نه؟

تای: صحیح است رهبرم.

رهبری: اگر زن نیز زنانگی‌اش را اینگونه که "مرد هوس‌باز است، همیشه در پی من خواهد بود، چنین و چنان می‌کند" مورد ارزیابی قرار بدهد، همانگونه برای مردانگی نیز بیان کردیم که پشیزی نمی‌ارزد، برای این نیز مصداق دارد. خواهی گفت که "در پی کارهای بدی هستی". فکر کنم که این‌ها را فهمیدی!

تای: صحیح است رهبرم.

رهبری: از راهی دیگر، دشوار است؟ دشوار خواهد بود، زیرا اینجا جایگاه قهرمانان و دلاوران است. مردی سرگردان همچون تو و زنی هوس‌باز و یا بیچاره در اینجا چکار دارند؟ این یک فعالیت مقدماتی است، روز به روز در حال پیشرفت است. امیدوارم که برخوردی فهمیده و توانا داشته باشی.

تای: جهت عملی ساختن آن تلاش خواهیم کرد.

رهبری: به طور حتم، در غیر این صورت یکه خواهی خورد. زیرا این مبدا در هر جا منحرف گردانده می‌شود.

رهبری: البته که چنین است. این مبدا برای ما چنان مبدایی است که هم مساله‌ی ملی، هم اجتماعی و هم گذار از موقعیت طبقاتی را دربر می‌گیرد. حتی بنیادی‌ترین اصلی است که تمام مبادی بدان مربوط هستند. غیر قابل چشم‌پوشی است. البته که این را به کار بسته و جذاب ساختیم. از این رو بایستی هم آنهایی که می‌آیند و هم آنهایی که می‌روند این را بدانند که چاره‌ی جز توانمندساختن خویش، انسان واقعی شدن و انجام نمایندگی موفق این مبادی ندارند. لذا اگر زندگی وجود داشته باشد، اگر عشق، محبت، احساسات، زن، باهم‌بودن زن و مرد وجود داشته باشد، در تطابق با این مبادی می‌تواند باشد. اگر این اصول نباشند، منحرف خواهی شد. حتی اگر همسرت نیز باشد، او از تو می‌گیرند و یا اساساً چیزی به نام همسر و شوهر باقی نمانده است. البته ذهنیت مرد کلاسیک هنوز در جریان است! به همسری که در پی شوهری برای خویش است، خواهیم گفت که: "خدا یاری‌رسان تو باشد". در نزد ما جایی برای چنین چیزی وجود ندارد. مفهوم است؟ امیدواریم مرا فریب نخواهی داد، مگر نه؟

تای: برای عمل کردن به این‌ها تلاش خواهیم کرد.

رهبری: شد، سخت است اما موفق خواهی شد. دیگر چه؟

تای: رهبرم، به‌ویژه مبارزه‌ی طبقاتی در داخل حزب، موردی است ما را می‌هراساند و موجب عقب‌گرد می‌شود. باز در اینجا فرا گرفتیم که گریز از مبارزه‌ی طبقاتی در داخل حزب، معنایی به جز تغذیه‌ی دشمن و مبارزه‌کردن به نفع دشمن را در داخل حزب ندارد. رهبرم، در طی پراکتیک بدان پی بردم. در اجرای مبارزه‌ی طبقاتی درون‌حزبی توسط رهبری حزب، متوجه بعد متنوع و موفقیت‌آمیز و ویژگی‌های متعالی‌دهنده‌ی روش اجرایی‌شان شدم. همچنین متوجه شدم

که روش شخصی ما تا چه اندازه تنزل دهنده، سرفت دهنده و آزاردهنده می باشد. رهبرم، در این موضوع امکان درک و مشاهده‌ی تجاری را یافتیم که بتوان به درستی از آن نمایندگی کرد.

رهبری: بله، مبارزه‌ی نوین طبقاتی نه تنها در خارج، بلکه در درون حزب نیز به شیوه‌ی منسجم در جریان است. شاید هم رهبری این را بسیار ژرف تر و پیشرفته تر از استالین و مائو به اجرا درمی آورد. جدال درون حزبی در پ.ک.ک، از جنبه‌ی جهانشمولی برخوردار است. صحت این امر آشکار شده است. اما این کار، مهارت بسیاری می طلبد. مشاهده کردی که نمی توانیم تحت عنوان مبارزه‌ی طبقاتی به طور تصادفی رودرروی هم قرار بگیریم. بله مبارزه، اما آشکار است که حداقل به اندازه‌ی جدال برون حزبی، خواهان مهارت می باشد. بی جا به زبان نیاوردن حتی یک کلمه و عدم ابراز برخوردی بی جهت در درون حزب، به عنوان یکی از مقتضیات مبارزه‌ی طبقاتی می باشد. از این رو، لازم است که تمام رفتارهای مان معنادار و تا حد ممکن با معیارهایی که مشخص گشته اند، اجرا شوند. کسی که با این امر ناسازگار باشد، چگونه هویت خویش را به راحتی هویدا ساخته و چگونگی پاکسازی شدنش را نیز به شکلی بسیار جالب دیدیم. برخی ها این گونه مکاری می کنند: "من اگر خویش را بر محیط پ.ک.ک تحمل کنم، می توانم در مدت کوتاهی به نفر دومی مبدل گردم". صدها نفر از این دست، این را امتحان کردند و بدترین شکست را نیز این ها متحمل گشتند. و یا می گویند: "زمانی که اختیار فرماندهی را دارم، خود را تحمل کرده و آنچنان فرماندهی می شوم که امکان نادیده گرفتنم وجود نداشته باشد". عاقبت این افراد با تحمیلات شان برملا شد. آنهایی که می گویند: "امکانات حزب هست، از طریق آنها خویش را برقرار ساخته و به گذران شخصی خویش می پردازم. این گونه نیز زندگی را از دست خواهند داد. البته که تمام این مسایل با عدم درک مبارزات طبقاتی در ارتباط است. امیدوارم که از این لحاظ درس های لازمه را به طور مکمل فرا گرفته باشی.

تای: بله، رهبرم...

رهبری: مطمئن؟ حماقت نکنی. اختیارات، ارزش هایی که می بینی، اعتبار و امکان حزب را به بازی نگیری. مواظب باش که فریب مادیات را نخوری. در سطح قداست به این ها معنا داده و اگر امکان داشته باشد باید اندکی ارزش به آن بیفزایی. بازتاب مبارزه‌ی طبقاتی در درون حزب این گونه می باشد. دیگر چه...

تای: رهبرم؛ فهمیدم که رسمیت و ظاهر، حداقل به اندازه‌ی باطن لازم بوده و نمی‌توان این‌ها را از یکدیگر جدا ساخت. اگر خواهان اجرای فعالیتی انقلابی در سطحی هنری باشم، آن وقت بایستی تعادل مابین ظاهر و باطن را به خوبی برقرار ساخته، همانا هر دو را با سلیقه و حساسیتی چون حساسیت یک زرگر، در ترازویش با معیاری که آن دو را سنجیده، توسعه داد. در اینجا به‌خوبی متوجه شدم که مجبورم این کار را انجام دهم. از آن جهت به‌خوبی پی به عدم فرم‌یابی ام بردم. مفهوم ترک کردن بی‌فرمی و حرکت به‌سوی فرم‌هایی نو را باز در اینجا آموختم.

رهبری: بله، شما با ذهنیت اینکه باطن همه چیز است وارد اینجا شدی. این برخورد به معنای نرفتن زیر بار سختی کار است. "مگر همه نمی‌دانند که تا چه اندازه باطن داریم؟" اما البته اکنون فهمیدی که، چیزی که حداقل به اندازه‌ی باطن مهم بوده و حتی رفته رفته بر اهمیت آن افزوده می‌شود، شکل‌یابی و ساختارمندی باطن است. یعنی این محتوا، دارای مواد خامی می‌باشد. تا زمانی که کارایی و شکل نیابد، از پس هیچ کاری بر نمی‌آید. همانند چیزی فرسوده و از کارافتاده باقی خواهد ماند. تا بخواهی باطنی پولادی دارد، بیا و بنگر که بمانند شمش طلاست، اما طلا نیز زمانی ارزش پیدا می‌کند که نقشی کارکردی داشته باشد. در حالت شمش طلا بودن، اینچنین درشت و زمخت، چه فایده‌ی دارد.

تای: نیازها را برطرف نمی‌کند.

رهبری: هنگامی که این (باطن) را در اشکال بسیار متفاوت شکل بدهی، ارزش بزرگی را کسب خواهد کرد. به این دلیل است که بایستی مسالهی ظاهر را مهم بدانی. ظاهر نیز این است؛ خطابت و رفتارهایت. در واقع، خطابت نیز رفتاری فیزیکی است. همچون یک خطاب و ظریف کاری یک هنرمند به شکل بسیار مودبانه در جای خود سخن می‌گویی، البته که حرف‌های مهمی می‌زند و تمامی رفتارهایش معنادار هستند. زمانی که این را کسب کردی بدین معناست که صاحب ظاهر خوبی شده‌ی. در صورت لزوم هر روز جلوی آینه رفته و به تمرین سخنرانی پرداز و از اطرافیانت بیاموز که آیا دارای اشکال معیوبی هستی یا خیر؟ این موارد در سیاست بسیار ضروری هستند. به‌ویژه در حوزه‌ی بین‌المللی به این خصوص توجه کنیم. پ.ک.ک.ک. بودنی اصلاح‌نشده و زمخت تنها شکست‌آور می‌باشد. در ابتدا نتوانستی این نکته را در اینجا بروز دهی، بعدها متوجه شدی. امیدوارم که از این به بعد نیز امر شکل‌یابی را به‌شیوه‌ی معقول حل خواهی کرد. این برای همه لازم است. در حال حاضر وضعیتی که رفقای مان دارند، یک وضعیت پیچیده

عدم فرم یابی است. مشکلات بزرگ خطابت و ظاهر وجود دارند. چنانکه همیشه بر آن تاکید کرده‌ام، یعنی آنهایی که مقتضیات این امر را بجا نیاورده‌اند، به میزان قابل ملاحظه‌یی شکست خواهند خورد. به جدی گرفته نخواهند شد و قادر نخواهند بود که مؤثر واقع شوند. هر چیزی را نمی‌توان با باطن حل کرد. تا زمانی که با شیوه‌یی تند و برنده یکی نکرد، مثل این است که با یک پا راه بروی. راهپیمایی برملائی خواهی داشت که تا آخر تو را زشت و انگار هر لحظه در دشواری و درماندگی هستی جلوه خواهد داد. دست آخر، تمام رفقای مان این را نشان می‌دهند. البته درک کردن و برطرف‌سازی آن از سوی شما بسیار مهم‌تر می‌باشد. می‌گویی که این درس را هم "اینگونه فرا گرفتم". مگر نه؟ دیگر چه...

تای: رهبرم، همچنین متوجه اهمیت موضوع رویه شدم. در بطن طرز و رویه انقلابی‌گری رهبری حزب، واقعیات فعال‌بودن یعنی با علاقه کارکردن، ترویج خلاقانه‌ی رنج آفریده‌شده، ضرورت داشتن آگاهی بسیار خوب از ارزش زمان، غیر ممکن بودن بازیابی زمان ازدست‌رفته، همچنین زمان ازدست‌رفته در واقع ازدست‌رفتن زمان انقلاب و حزب بوده و بدین ترتیب ضرر به‌هدررفتن زمان را بسیار عالی درک کردم. رهبرم، این واقعیات برای من مواردی خواهند بود که در فعالیت‌هایم آنها را اساس خواهم گرفت.

رهبری: بیان کردی که مسابقه با زمان و در صورت لزوم زمان را متوقف ساخته و کار کرد. البته که مساله‌ی رویه بدین معناست. در پشت سرم جانور، گرگ و مار وجود دارند، آمده و مرا خواهند بلعید، یا اینکه خواهند گزید. باید سرعتت را جهت اینکه به‌دست‌شان نیفتی، تنظیم نمایی. تای: بله. سریع‌تر از دشمن.

رهبری: البته، اگر که رهبری با رویه‌یی این قدر سریع فعالیت می‌کند، به‌خاطر این است که دستگیر دشمن نشود. جهت نیفتادن به دست دشمن، از لحاظ عاطفه، اندیشه و حتی جسمانی هر نوع رویه‌ی سریع را از خود بروز دادم، و این را تجربه کردم. به‌همین خاطر نیز تفکر سریع با عمل حالت متداخلی دارد. زیستنی بسیار مدبرانه در میان است. فقط با روان‌شناسی بسیار منسجم و شخصیتی جاف‌تاده و مدبر در ارتباط است. شخصیتی شبگرد و با شخصیتی که به‌سختی به‌پا می‌خیزد قادر به تحمل این امر نیست و به‌طور قطع شکست می‌خورد. حتماً دیدی که در این موضوع، رهبری یک ویژگی شخصیتی نبوده بلکه یک خصلت پیروزی می‌باشد. اگر خواسته شود که در برابر این دشمن موفق بشود، مبنادهی رویه‌ی موجود در طرز رهبری شرط است. در

صورت امکان گذار کردن از آن نیز پیروزی را نزدیک تر خواهد ساخت. به نظر من این را نیز تا مغز استخوانت فهمیدی.

تای: با فعالیتی پر محتوا ...

رهبری: البته یکی از اساسی ترین مواد درسی مان نیز درس رویه می باشد؛ رسیدن به شخصیتی با رویه یی بالا. دیگر چه؟

تای: رهبرم! در شخصیت خود فلسفه ی مبارزه را به وضوح دریافتم. کاری که انجام شود، مادامی که انجام می دهی آن وقت بهترین آن را انجام بده. مادامی که خویش را فدا کرده یی، آنگاه بایستی فدایی بودن خود را اثبات کنی. تنها یک راه برای اثبات وجود دارد، تحقق بخشیدن بهترین و یا زیباترین آن. مادامی که کاری به تو امانت شده، اگر آن را به عنوان یک وظیفه که به تو واگذار شده انجام بدهی، آن موقع زیباترین آن را انجام بده. تو هم از کاری که انجام می دهی راضی بشوی. این را از طرز رهبری حزب فرا گرفتم.

رهبری: البته، فعالیت انقلاب، فعالیتی هنری است. اگر خواهان انجام آن هستی، بایستی با ادا کردن حقش، آن را به طور کمال انجام دهی. اگر انسان هستی، باید خویش را کاملاً فدا کنی. در اینجا همانند اصناف نمی توانی رفتار کنی.

تای: نصفه و نیمه کاره پذیرفته نمی شود.

رهبری: به شیوه ی روستایی نیز نمی شود؛ با هدف دیده شدن از سوی دیگران هم نباشد. می توان به این امر، انجام دادن معقولانه ی کاری گفت. ادا کردن حق کاری به معنای فدا شدن برای کار است. مبدا جدیت می باشد. دیگر چه؟

تای: از گرفتار آمدن به راحتی و سستی که در عدم موفقیت نقش بسیار بزرگی دارند، ناراحتم. متوجه شدم که یک انقلابی نباید خویش را به دست رخوت بسپارد، حتی لزوم اینکه او و راحتی نباید با همدیگر باشند، اگر ناراحت باشد خویش را مجبور می بیند که به موفقیت دست یابد و این یک نیروی دینامیک بزرگ و نیروی هدایت گر می باشد. رهبرم، همچنین متوجه شدم که یک انقلابی همیشه بایستی قادر به سرپا نگه داشتن خویش بوده و تداوم بخشیدن بدان ضرورت دارد. اما خویش را با موفقیت های جزئی و پیش پا افتاده فریب می دهند. می توانم بگویم که در این مورد نیز به آگاهی دست یافتم.

رهبری: می‌خواهی این را بیان کنی که در هر جایی که راحت‌طلبی و امیال‌گسترش یابند، فعالیت‌ها متوقف می‌شوند. در هر جایی که ناآسودگی بزرگی وجود داشته جوهر فعالیت توسعه می‌یابد. کسی که می‌گوید "موفق شدم"، باری دیگر برای موفقیت گام خواهد برداشت. کسی که بگوید: "من خوب هستم، سر حال هستم"، همانند تنبل و احمق‌های موجود در جامعه‌مان می‌باشد. حتی اگر در طرز رهبری ناآسودگی وجود نداشته باشد، با ایجاد آن یعنی با ایجاد تضاد به عنوان روش پیشبرنده، از جایگاه بزرگی برخوردار است. اگر کسی مسبب ناآسودگی‌ات نشود، نوک چاقو را به خود زده، اندکی خویش را زخمی خواهی کرد، بایستی آسوده‌خاطر نشوی. این امر تو را به تکاپو وادار خواهد کرد. البته این امر را در مفهومی کلی بیان می‌کنم، جهت این است که درک کنی. هزار و یک واقعه وجود دارند که ما را ناراحت می‌کنند. هر چیزی همانند نیزه به هر طرف ما فرو می‌رود، آیا اینچنین نیست؟ آنهایی که نیروی تفکر و احساس دارند و به تصورشان می‌جنگند، حتی قادر نخواهند بود که چشمان‌شان را از آن برگردانند، زیرا هر چیزی در حالت حمله قرار دارد. ما دارای یک وضعیت تدافعی فوق‌العاده هستیم. از این رو، آسوده‌خاطر بودن واقعیت نداشته و به میل خود بودن نیز دروغی بیش نیست. من آن را بیشتر از هر چیز در شخصیت خویش مشاهده نمودم. اگر مرا در کاخ بلورین نیز قرار دهند، غیر ممکن است که برای یک ساعت راحت آرام بگیرم. در واقع تن و روانم چنان شکل گرفته که در برابر هر چیزی کنشگر بوده و در حالتی تدافعی و رفته‌رفته تهاجمی قرار دارد. البته این نیز همانند راه رفتن بر روی پل صراط می‌باشد. اگر حساب اشتباهی انجام دهی، سقوط خواهی کرد. اگر صرفاً بگویی: "ناراحت هستم" و بر این اساس حمله کنی، آن وقت به دیوانه‌یی مبدل خواهی گشت. اگر نظارت عقلانی، عواطف و مشی‌ات را نیز با این امر بطور متعادل همراه سازی، هر چند آشفته خواهد بود اما بایستی به صورتی متوازن به پیش برد. البته این مهم در موضوع ملیتانی یک ویژگی بسیار پراهمیت می‌باشد. اکثر رفقای ما دچار این منطق می‌شوند که رتبه و مقام وی را آسوده می‌کند. در حالی که رتبه و مقام شخص را آسوده‌خاطر نمی‌سازد؛ بلکه فرماندهی او را آسوده می‌کند. حالیکه فرماندهی برای ما دردسری مدّش می‌باشد. زیرا تو را به هزار و یک وظیفه فرا می‌خواند. تنها ماندن تو را آسوده‌خاطر می‌سازد. به تمامی برعکس، تنها ماندن بزرگ‌ترین ناآسودگی است. زیرا وظایف بر عهده‌ی تو قرار می‌گیرند. کسانی که این مهم را به اشتباه مورد تفسیر قرار می‌دهند و سرانجام خویش را به چه وضعیتی در انداخته‌اند، شما نیز شاهد هزاران نمونه‌ی آن شدید. مگر

این چنین نیست؟ امیدوارم که در این موضوع خویش را به وضعیت آسوده خاطر بودنی میلی و بی ارزش درنخواهی انداخت. اگر تنها هم باشی، جمع نیز باشی؛ بایستی بدان آگاه بود که آسوده خاطری برای ما آسان نخواهد بود و هم اینکه لزومی نداشته و اشتباه است. همچنین با گفتن اینکه: "من حال خوشی نداشته و بیمار هستم"، حق ندارید این مساله را این چنین به انحراف بکشانید. ناراحتی و نگرانی ما تنها به خاطر این است که خویش را به دست امیال نسپرده و خودفریبی نکنیم. نگرانی به خاطر انجام دادن مکمل و بسیار برنامه ریزی شده‌ی کارها می باشد. این را نیز درک کردی؟

تای: فهمیدم. رهبرم، در مورد آفریدن زندگی و انسان نوین حزب، بار مفهومی و اهمیتی را که به آموزش داده، و یک شکل خارجی بسیار منسجم آن، طرز آن و غنی بودن آن را در اینجا فرا گرفتم، رهبرم! اگر انسانی نو آفریده خواهد شد، از طریق این آموزش و تربیت باارزش، تحقق پذیر خواهد بود. به همین خاطر نیز ضروری بودن پایا و همیشگی ساختن آموزش، درس گرفتن از هر چیزی مانند طبیعت، جانداران، دوست، دشمن و اینکه در هر کسی چیزهایی برای فراگرفتن وجود دارد؛ تمامی این واقعیت‌ها را من در اینجا در طرز رهبری حزب به خوبی مشاهده و پیگیری کردم، رهبرم! کسی که راه می رود، جاندار و هر چیزی یک مساله‌ی بسیار بزرگ آموزش را به میان می آورد.

رهبری: بله، زندگی بزرگ ترین مکتب می باشد. کسی که خواهان فراگیری باشد، تقریباً می تواند از هر چیزی کسب آگاهی نماید. همچنین انسانی که آموزش نیافته، احمق است. در اینجا این واقعیت را به خوبی دریافتی. در نزد شما افرادی هستند که از آموزش فراری هستند. کسی که از آموزش دوری می گزیند، شخصیتی است که می گوید: "من مصرم در حماقت بمانم، تقدیرم این است که دیگران همیشه بر پشتم سوار شوند." آموزگار و کسی که آموزش را به حالت یک هنر معمول درمی آورد، به بلندمرتبتگی بیکرانی دست می یابد. البته که من قبلاً با مطالعه کردن و مشاهده‌ی دیگران به آموزش خویش می پرداختم. اما هم اکنون تقریباً همه چیز زندگی برای من به یک مورد آموزشی مبدل شده است. طریقه‌ی آموزش دادن خویش همانند آموزش دادن شما نیست، همین طور نیست؟ چونکه حساسیت و هوشیاری بسیار چشمگیری ایجاد شده، لذا «تا گفتی "فا" می دانم فرحزاد است!» دشمن بی آنکه بگوید "من می آیم"، پیش بینی می کنم می خواهد چکار کند. کاری را بی آنکه بگویم "من چگونه آن را انجام بدهم"، آن را بسیار

به راحتی و بی آنکه او را وادار به گفتن آن کنم انجام می‌دهم. یک هوشیاری فوق‌العاده! که به آموزش به آن دست می‌یابم. آموزش، عمل باز آفرینی خویش می‌باشد. عمل باز یابی مجدد شخصیتی است که در دست‌های اشتباه تحت عنوان آموزش منحرف گردانده شده است. هماهنگ‌سازی و تنظیم کردن خویش مطابق با معیار و خط‌مشی می‌باشد. به ضرورت داشتن این امر معتقد هستی و لحظه به لحظه به اجرای آن ادامه خواهی داد، چنانچه می‌گویند تا پیروزی، تا مرگ دست از این کار بر نخواهی داشت. دیگر چه؟

تای: رهبرم، به غیر از این می‌توان به بیان این مورد پرداخت؛ قبل از تصمیم‌گیری، رهبری حزب با انجام گفتگوهای بسیار فشرده که اساساً راهکار علمی را به کار می‌بندند، موضوعات بنیادینی را مطرح کرده و مشاهده نمودم که چگونه می‌توان گام برداشته، بعد از آن نیز به واقعیت علم و اهمیت آن در تسهیل بسیار کار خودسازی پی بردم. زیرا چنانچه مفهوم است، انجام تغییر موردی که شناسایی شده آسان می‌باشد، ولی تغییر دادن هر چیز و هر مورد ناشناخته غیر ممکن است. در اینجا این امر به شکلی بسیار ماهرانه در شیوهی رهبری حزب قابل مشاهده است. رهبرم، توانستم این مهم را در بسیاری از مونولوگ‌ها و دیالوگ‌های شما که هنگام گفتگو در باب بسیاری از مسایل انجام داده‌اید، مشاهده کنم. و این برای من به یک آزمون بسیار مهم مبدل شد. رهبرم، انجام ارزیابی، مطلقاً تعمیق در بطن آن و تلاش برای متحقق ساختن آن از جمله مواردی هستند که من اساس کار قرار خواهم داد.

رهبری: البته هم‌اکنون که به صورتی سطحی‌نگرانه در حال گفتگوست، همانند کسی که تنها کرامت را در خویش تعریف می‌کند، کارها به پیش نمی‌رود. رهبری حزب شخصیتی است که در این موضوع تا به آخر گفتگو و حتی از کودکان نیز نظر خواهی می‌کند. هنگامی که با وضعیت تصمیم‌گیری یک‌جانبه رفقای ما مقایسه کردی، بیانگر یک وارونگی بزرگ است. تا زمانی که تمام حزب را به سخن و انداشته و حتی کسی را که ناطق نبوده به سخنوری عادت داده نشود، تصمیم گرفته نمی‌شود؛ همچنین برای جنگ هم. این گفتگوی مفصل به خاطر ایجاد تصمیم می‌باشد. البته در عین حال نیز امری است که هر کس آن را می‌پذیرد. به خاطر شفاف‌سازی و روشن ساختن واقعیت می‌باشد. تصمیمی سطحی‌نگرانه، تصمیمی که در ابهام باشد تنها نتیجه‌ی معکوس دربر خواهد داشت، به اینجا و آنجا خواهد زد و دردسر خواهد شد. روند تصمیم‌گیری

بسیار طبیعی است. یعنی در امر رهبری خیلی جداگانه به اجرا درمی آید. اما در نزد بسیاری از کادرهای ما متفاوت تر می باشد. رسیدن به طریقه‌ی رهبری بسیار مهم است.

اگر که امروزه موفقیتی وجود دارد، این امر حتی در تصمیماتی که غیر ممکن و اجرانشدنی تلقی می گردند نیز نمایش دادن عالی گزینه‌ی علمی اش را در مقابل چشم‌ها می طلبد. در ما نیز خواسته‌ی کسب یکی از امکانات این مهم به وجود می آید. ظاهراً تصمیم مرتبط با اراده است. اما در بطن خود بسیار علمی می باشد. شاید هم در نتیجه‌ی ادراک عمیق از ارزش انقلابی علم بدان تصمیم واصل شده است. بسیاری از رفقای ما چندان از این امر هم آگاه نیستند. در علم تا وقتی که در تمام قوانین طبیعت یک مورد را تشخیص نداده، ما دیگر نمی توانیم در مورد آن تصمیم‌گیری کنیم. رهبری از یک لحاظ همراه با شناخت کامل و عمیق ماهیت واقعیت، موسسه‌ی نهادینه می باشد. به طور حتم این را فهمیدی، طولش نخواهم داد. امیدوارم لزوم مبدل شدن به یک نیروی تصمیم‌گیری مطابق با این امر را دریابی.

تای: صحیح است رهبرم.

رهبری: در پ.ک.ک بایستی از بیماری تصمیم‌گیری ناآگاهانه و و عدم تنظیم خود گذار صورت دهید. واقعیت انصمام موجود در پ.ک.ک بدین گونه است. دست یابی تان به این واقعیت شما را مصمم می سازد. البته آنانی که تصمیم‌شان را نگرفته‌اند و همیشه بی قرارند، هرگز نمی توانند به نتیجه‌ی دست یابند. موجب اختلال و دچار کژروی شده و می رود پی کارش. بله به گمانم از موارد مشابه به این درس‌های زیادی گرفتی. یعنی در چارچوبی آکادمیک، هم در مسایل معمولی و هم در بالاترین سطح آن مواردی را آموختی. بر این باورم، درس‌هایی را که جمهوری ترکیه طی بیست سال از مدرسه ابتدایی اش گرفته تا عالی‌ترین آکادمی هایش می آموزاند، ما به واقع در اینجا یاد دادیم.

تای: رهبرم، بیشتر از آنچه که طی نه ماه آموزش داده می شود تدریس شد.

رهبری: یعنی درس‌های آکادمیکی را که حتی یک ژنرال می تواند داشته باشد در اینجا به گمانم آموختیم.

تای: اساسی‌ترین مبادی را فرا گرفتم.

رهبری: در صورتی که موفق نشوی، چنانچه بیان نمودم اساساً تو محاکمه خواهی شد. محاکمه شدن چگونه انجام می شود؟ به یک باره خواهی دید که اخراج شده و قدر و احترامت را

از دست خواهی داد. اعتبار رفاقتی که گفتی بسیار بدان پایند هستی دیگر نمی ماند. زندگیات بی معنا خواهد شد. این گونه تنبیه می شوی. اینکه الا تو را به زندان می اندازم و کتک کاری می کنم به معنای تنبیه کردن نیست. شما اشکال جداگانه‌ی تنبیه را نیز در اینجا دیدید. یعنی به نظر من متوجه شدی که محاکمه کردن، تنبیه و اجرای آن اشکال بسیار جالبی دارد.

تای: صحیح است رهبرم.

رهبری: گامت را در تطابق با آن بردار. مفهوم شد؟

تای: مفهوم شد رهبرم.

رهبری: یعنی لازم است که بدانید ما هم جهت اصلاح کردن انسان و از همه صحیح تر نیز برای تنبیه کردن به روش های بسیار فراوانی دست یافته ایم. چرا که ممکن نیست روی هیچ یک از خطاها، تقصیرها و در واقع جرمی را پرده پوشید، ولی انسانی ترین اعمال نیز همانی هستند که در پ.ک.ک به اجرا درمی آید. حتماً دیدی که با آنکه بخشش وجود ندارد اما از راهکارهای تنبیه کردن ناجور نیز گذار صورت گرفته است. این بدین معنا نیست که پ.ک.ک همیشه می بخشد، این اشتباه است. جنبشی که مناسب ترین [نحوه‌ی] تنبیه را به اجرا می گذارد پ.ک.ک می باشد. پ.ک.ک سازمانی است که از طرز بورژوا، فئودال و برده داری گذار صورت داده و به طرز سوسیالیستی دست یافته است. آن هم به طور بسیار خوب! شاید هم جنبش تنبیه کردن صحیح انسان حال و گذشته است. و شاید هم سرآمدترین تنبیه کردن می باشد. بایستی بسیار هوشیار بود. بایستی با آگاه بودن از نظام تنبیه، به زندگی پرداخت. مادامی که می گوئید ما با تمام این ها "خویش را تکمیل ساخته ام"، به عنوان داشتن حق نفس کشیدن و پایبندی به این شرط، به هر جایی که رسیدید اجتناب ناپذیر است که از شما انتظار انجام کارهای موفق و خیر می رود. برای این نیز ارزیابی وضعیت، تعیین ماموریت، اخذ تصمیم، تنظیم امور سازمان و وضع کردن برنامه ریزی، امورات روزانه تو خواهند بود. گفتن "توانستم بینم، بشنوم" گستاخی است، خیانت به وظیفه است. "آمده و دیدم، موفق شدم" بدین معناست که رسیدن به پیروزی را مهم می بینم. رسیدن به این مهم، نتیجه‌ی یک تلاش بسیار بزرگ است؛ و به تنهایی یک مرحله می باشد. گفتن اینکه "متوجه شدم"، بدین معناست که "ارزیابی وضعیت را انجام داده و وقایع را با تمام ابعادش درک نمودم." گفتن "موفق شدم" نیز، بدین معناست که "انجام مداخله را به طور صحیح فرا می گیرم، به درستی مداخله کردم، آنچه را که لازم بود و می بایستی از آن گذار صورت دهم

انجام دادم، همچنین آنچه را که نیاز به بر ساخت و حاکم ساختن آن بود نیز انجام دادم." نتیجه‌یی که بایستی از بطن ضرب‌المثل مشهور ژنرال‌های رومی استنباط کرد نیز همین می‌باشد. این را نیز فهمیدی؟

تای: درک کردم رهبرم.

رهبری: در وضعیت فردی هستی که آخرین سخنی که به‌زبان خواهد آورد این خواهد بود که در این چارچوب، بسیار استوار بوده، به‌طوری که تمام نتایجش را متقبل گشته و برای موفقیت نیز هرگز کم کاری نکند.

تای: بله، رهبرم.

رهبری: در این چارچوب، مجدداً در مهم‌ترین مرحله از تاریخ حزب‌مان، یعنی در [طول] یک تاریخ مبارزه بیست ساله نیز تقریباً یک سوگند یکی شدن را یاد می‌کنی. امیدوارم که تا به آخر با ضروریات آن خود را تطبیق داده و موفقیت را در صدر هر چیزی قرار خواهی داد.

انقلاب مادر و سرچشمه‌ی هنرهاست

رهبری: بیا سیدخان، آیا شما را هم از پ.ک.ک محسوب کنیم؟

سیدخان: در واقع می‌خواهم که پ.ک.ک بی شوم رهبرم.

رهبری: واقعا می‌خواهی؟ یعنی اگر می‌خواهی، ما انسان‌هایی جوانمرد هستیم. اما اگر نمی‌خواهی هم، برای ما کافی است که یک هنرمند طرفدار بمانی. اما یک هنرمند حزبی ارزشمندتر است.

سیدخان: بله ...

رهبری: در واقع شما برای جنگ نیز آماده بودی. اگر بگویم که "از جنگیدن فرار می‌کردی" این صحیح نمی‌باشد. سال‌ها پیش، خویش را مصمم ساخته و چنین نیتی را در سر داشتی مگر نه؟ اکنون در اینجا در مورد حوزه‌ی هنری ارزیابی زیادی نخواهم کرد. اما لازم هم هست. برخی سوالات نیز وجود دارند و بیش از هر چیز این گروه ما خواهان شرکت در یک چنین مراسم فعالیت است. خود انقلاب هنر می‌باشد. حتی مادر هنرهاست. سرچشمه‌ی هنر می‌باشد. و چیزی که هم اکنون به عنوان هنر مشخص کردید نیز اکثراً همان‌گونه که به‌طور عموم هر چیزی منحرف شده و به نفع دشمن درمی‌آید، هنر نیز تا حدودی منحرف شده و در منفعت دشمن

می‌باشد. این اولین خصوصی است که لازم به بیان است. دوماً؛ به اندازه‌ی درک این سرچشمه، درک کیفیت هنر انقلابی اهمیت داشته، در برابر به‌اصطلاح هنری که دشمن بدان شکل داده، ترویج هنر انقلابی به‌عنوان یک حوزه‌ی بسیار خوددویده، [و] قهرمان آن‌شدن، از گریلاشدن دشوارتر است. به‌طور حتم امری واجب و ارزشمند است. از این لحاظ، چه وظیفه‌ی گریلابی، چه سیاسی و چه هنر انقلابی باشد، برای آنهایی که خط مشی انقلاب و به‌طور کل حزب پیشاهنگش را مبنی قرار می‌دهند در واقع یک فرق و تمایز نمی‌تواند داشته باشد. فرق و تمایز در کیفیت کار می‌باشد. اما جدیت آن، معنای لازمی که باید به آن داد، شاید هم، در این حوزه‌ی هنر خوددویده بسیار لازم باشد. البته مورد سوم آن عنوانش معلوم بوده و مستلزم خوددویزی می‌باشد. یعنی در کل کافی نیست که تنها مطابق خط مشی حزب بود. حوزه‌ی هنر بسیار متفاوت بوده و به‌تمامی عرصه‌ی خلاقیت می‌باشد. ابتکار ضروری می‌نماید که هنرمند کار شوید. بایستی به‌صورت آرتیست سخن و رفتار درآیید یعنی هنرمند آن. با مرتبط‌ساختن سخن و رفتار به مطالبات دموکراتیک ملی خلق، البته با روح‌بخشیدن به این، یکی‌ساختن، دسته‌جمعی کردن، شهادت‌بخشیدن و معطوف‌شدن به آن. این‌ها پیشرفت‌های بسیار مهمی هستند. هنگامی که سخن و اشکال رفتار فولکلوریک آن را همیشه این‌گونه به صورت ماهرانه عرضه کنی، چنانچه گریلا خلق را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شاید هنر بیشتر تأثیرگذار باشد، سیاست نیز به‌همین شکل. در اینجا منظورم این است که هنر برای خلق می‌باشد. هنر نمی‌تواند از ملزومات و وظایف انقلابی مجزا باشد. بنابراین اساس چهارم ما، اگر انقلاب مجزا، خلق مجزا، جامعه‌ی مجزا و هنر مجزا باشد، این‌ها برخوردارهایی هستند که تا آخرین درجه منحرف و فاقد ارزش می‌باشند. در شرایط ما، اگر یک کار هنری از حیات مشقت‌بار خلق نشأت نگرفته باشد و خویش را با مبادی انقلابی پرورش ندهد، یک کار بسیار شارلاتانی خواهد شد. همچنین به‌نظم، هر اندازه به حزب و خلق پایبند هم باشد اما هنرمند در جایی انسانی مستقل می‌باشد. من این را می‌پذیرم. به آن استقلال در پایبندی می‌گویم. همراه با پایبندبودن به معیارها و ارزش‌های اساسی، فرد و شخصیت‌اند که مجبورند همیشه خویش را اندکی مستقل و خلاق بنماید. در روحش همیشه جویندگی و همیشه ارتقایابی لازم می‌باشد. چنانچه خویش را وابسته ساخته و به راحت‌طلبی عادت دهد هنر می‌میرد. قبل از هر چیزی، عدم راحت‌طلبی در حوزه‌ی هنر مبدایی است معتبر. زیرا در این میان، دردهایی وجود دارند که از زندگی یک خلق نشأت گرفته‌اند. مثلاً اگر در ترانه‌سرایی اصرار دارید، بایستی

از زبان شما به شکل بسیار متفاوتی بیان گردد. خون جاری انقلابی وجود دارد، شهادت‌های بزرگ، دردها و دشواری‌ها، جنگ‌های سرسام‌آوری در میان هستند. اگر این‌ها در روح و زبان‌تان جاری گردد، مراسم باشکوهی برگزار خواهد شد. همانا هنر درست در اینجا خلاقیت می‌باشد. من تمام زندگی این خلق را چگونه بر زبان می‌رانم، یعنی با رساندن به حالت یک عملیات آفرینندگی، آن را در معرض نمایش قرار خواهم داد. اگر در این موضوع موفق شوی، هنرمند خوبی خواهی بود. یک واقعه‌ی بزرگ انقلاب رهایی خلق در میان است. نزد ما این امر احیای زندگی می‌باشد. در آن تناقض‌ها، روابط و وقایع فوق‌العاده‌ی به‌وقوع می‌پیوندد، جنگ‌ها وجود دارند. آیا چگونه در زبان و رفتارهای انعکاس خواهند یافت؟ در واقع، هنرمند درست در این مقام، واقعه‌ی ارزشمند است. آیا اکنون به حصول پیوسته و به این واصل شده؟ نخیر، تنها صاحب یک تلاش ابتدایی و ناشیانه‌ی این امر هستید. شاید هم ما هرگز نخواهیم توانست صاحب هنرمندی واقعی شویم. اما با گفتن "این‌گونه است" نمی‌توانیم هم از هنر و هم هنرمند دست برداریم. البته من نمی‌توانم زیاد به هنر مشغول شوم، وظیفه‌ی اساسی من پیشبرد خط مشی سازمانی، سیاسی و نظامی به‌شیوه‌ی سالم می‌باشد، ولی هنگامی که به مرزهای هنر آمده برخورد می‌کنیم نیز شاهدیم که اینجا حوزه‌ی بی‌اهمیت نیست. اما بدان گند زده‌اند، اکثرشان در این عرصه نیز یک کوتوله هستند، اما باز هم ما باید بگوییم که هنوز هم در انتظار تداوم این راه و تحقق‌سازی خودویژگی حوزه هستیم. بایستی این شانس را به شما بدهیم. باز لازم به ذکر است که از طریق این آموزش، امکان استفاده از این شانس را داده‌ایم. چنانچه مشاهده می‌شود فعالیت هنری از اموری است که به‌جای آوردن ملزومات آن بسیار دشوار بوده و خودویژگی آن پرجانبه می‌باشد. ای کاش دل و مغزی می‌داشتید که به بی‌رحمی جنگ در اعماق تاریخ پی می‌برد. مثلاً در واقعه‌ی پ.ک.ک. حتی به شکلی بسیار جزئی هم که شده آیا می‌توانید به وضعیت من معنا بدهید؟ مثلاً گفتن "تو کیستی"، اندکی آنچه را که در من به‌وقوع می‌پیوندد، اندکی دریافته و این به معنای دست‌یابی به یک سرچشمه‌ی فوق‌العاده‌ی هنر می‌باشد. منظورم این نیست که مرا بپرستید. ممکن است خشمگین هم شوید اما واقعیتش مدتش و دیوانه‌کننده می‌باشد. به اندازه‌ی که هیچ دلی قادر به تحمل آن نیست، به همان اندازه نیز هیچ عقلی توانایی کنترل آن را ندارد. به تمامی همانند یک هنرمند، کاری هنری است. تو با این دل کوچک نمی‌توانی آن را به‌دست آوری و اگر بودنی در کار باشد تنها می‌توانی به یک فیگور هنر مبدل شوی. اما اگر به عمق آن

دست یابی، آنگاه می‌توانی صاحب کرداری شوی که حتی خود من نیز برایش کف خواهم زد و یا ممکن است به صورت یک صدای موثر حیات دوباره و آزاد و هنرمند و یا یک آرتیست تاثیرگذار در آیی. در اینجا حوزه‌ی خاصی را مشخص نخواهم کرد، اما انعکاس دهی زبان هنر برای انقلاب و خلق، از موزیک گرفته تا نقاشی، از سینما تا تئاتر، از فولکور تا ورزش، یک حوزه‌ی چنین غنی‌ای را شامل می‌شود. بایستی دارای برنامه باشد و به سازماندهی آن نیز پرداخت؛ دارای مدیریت باشد و زمینه را هم فراهم نمود. این‌ها در تناقض با یکدیگر قرار ندارند. خود مبارزه‌ی رهایی ملی به اندازه‌ی واقعیت عینی و همچنین در برنامه‌ی فکری و از لحاظ مادی و اراده و سازمانی نیز پشتیبانی عرضه می‌دارد. نباید آن را کوچک برشمرد و جهت پرداختن بدان همچون مساله‌ی ارزان مورد ارزیابی قرار گیرد. زمانی که تمام این‌ها در یک جا گرد آورده شوند، در هر حال، اگر چه بسیار دشوار باشد اما می‌خواهی که بر این اساس زندگی کرده، فعالیت نموده و چیزهایی را با موفقیت به انجام برسانی. سیدخان علاوه بر این چه هست که بگویی؟ لزوم بازتعریف کردن خویش را احساس می‌کنی؟

سیدخان: هنگامی که خویش را با طرز، رویه و راهپیمایی آزادی رهبری مقایسه می‌کنم، خود را مثل انسان‌هایی می‌بینم که نیاز به رهایی دارند. رهبری: بله، انسان‌هایی که نیاز به رهایی دارند! در واقع، جهت رهاسازی تلاش‌هایی در حد کافی ارایه شد. دیگر به تدریج بایستی بدان پی ببری که در وضعیتی هستی نیازمند به رهایی می‌باشی. بسیار ناامید هستی؟

سیدخان: نخیر، رهبرم.

رهبری: آیا نمی‌خواهی اندکی در چارچوبی که لحظاتی پیش ترسیم نمودم حرکت کنی؟ سیدخان: ادعای آن را دارم، رهبرم.

رهبری: ادعا داری مگر نه؟ به طور حتم یک ارزش زندگی بامعنا تر از این نمی‌تواند وجود داشته باشد. آیا دلایل خارجی زیادی که تو را از این کار باز دارند وجود دارند؟ خیر. می‌دانید که هنرمند در عین حال یک انسان "دیوانه آسا" است. ما نیز این گونه هستیم. یعنی بعد از اینکه هر چیزی را از دست دادیم، اینگونه به طور متقلبانانه با گفتن اینکه "من زندگی می‌کنم"، هیچ نیازی برای خودفریبی وجود ندارد. فردی که وطنش، آزادی‌اش، شرف و حیثیتش را از دست داده، چیزی برای باختن ندارد. این یک تقلب کاری بسیار بزرگ است که بگویی "به من نگاه کن

چطور همچون یک فرد آزاد زندگی می‌کنم". حتی اگر اندکی خویش را به چنگ این احساس بیندازی، اگر انسانی در میان باشد، این بدین معناست که از همان اوان کار شکست خورده‌ی. هان! تو را دیوانه خواهد کرد، بگذار دیوانه‌ات کند، تو را صاحب دلی بزرگ خواهد کرد، بگذار کارش را بکند، اگر تو را خواهد کشت بگذار که تو را بکشد، [حداقل] ارزشی دارد. اما آن خودفریبی هیچ‌گونه ارزشی ندارد. این را نیز می‌فهمی مگر نه؟ به‌نظم مسخرگی آن طرز زندگی فردگرایی هنرمندان، آشکار است. شاید خویش را عاقل بیندارند اما محبت و رفتار ناچیزی داشته و ارزش زیادی ندارند. کسی که قادر به حفظ ارزش بزرگ نباشد و نتواند آن را دوست داشته باشد، اهمیت دادن به ارزش کوچک یک هیچ است؛ معنایی هم ندارد. هنرمند یعنی کسی که خویش را به چنگ این بی‌محبتی و این پستی در نمی‌اندازد. اگر خویش را به چنگش بیندازد چه می‌شود؟ اگر توجه کنی، می‌بینی که از حالت هنرمندی خارج می‌شود. البته حیف است، گول زدن به‌میان می‌آید. چنانچه گریلا با به بازی گرفتن مقررات گریلابی خویش را گول می‌زند، از این لحاظ به‌نظم در ارتش هنرمندانمان نیز اعضای بسیاری وجود دارند که خویش را فریب می‌دهند. به‌غیر از این چیزهای زیاد دیگری نیز فرا گرفتی. چه در این چارچوب باشد و یا در کل چه در چارچوب معیارهای حزبی باشد به هر حال حتماً در تو پیشرفت وجود دارد؟

سیدخان: وجود دارد، رهبرم.

رهبری: به‌طور حتم، در آرزو و اراده‌ات یک پیشرفت وجود دارد.

سیدخان: هست رهبرم.

رهبری: دیگر به‌رهایی رسیدی؟

سیدخان: رهبرم در این راستا تلاش به خرج دادم.

رهبری: اعتماد به‌نفس و اختیار عملت اندکی رشد نمود.

سیدخان: بله، رهبرم.

رهبری: علاوه بر این اگر مواردی باشند که بخواهی بر آنها تأکید کنی، می‌توانیم گوش

بدهیم. درس‌هایی که فرا گرفتی، ارزش آموزندگی آن برای رفقا نیز می‌تواند مفید باشد؟

سیدخان: رهبرم، یک دوره‌ی نه ماهه شد. نخست به‌عنوان موردی آموزشی، مساله‌ی

بنیادینی که بیش از هر نکته‌ی ما را به خود جذب کرد، سازمان با حرکت به‌شیوه‌ی رهبری در

ضعیف‌ترین حالتش، تبدیل به جنبشی پیش‌برنده می‌شود. همچنین بسیار خوب متوجه علاقه و ارتباط مابین هنر انقلابی و هنر آموزش شدم.

رهبری: یعنی در کل به‌نظرم به اهمیت لزوم آموزش در روند انقلابی پی بردی، و اینکه برای هنر بیش از پیش لازم است. هنر، به‌تمامی به‌معنای تربیت است. دیگر چه؟

سیدخان: مشکل شخصیت وجود دارد. متوجه شدم که این امر در طرز رهبری از جایگاه مهمی برخوردار است. در حالی که این امر در نزد ما کم‌اهمیت می‌باشد. در واقع، با یک مشکل کوچک شخصیتی روبه‌رو هستیم.

رهبری: بله، یعنی کسی که نفسش برای چیزهای کوچک باشد، خودش نیز کوچک است. کسانی که مبارزه‌ی نفسی بزرگی را انجام می‌دهند، عمل‌شان نیز بزرگ است. افراد ما به چیزهای بسیار کم‌اهمیت مشغول می‌شوند، صحیح‌تر اینکه جرأت انجام یک مبارزه‌ی بزرگ نفسی را ندارد. همه همانند یک مرده‌ی سرپا هستند. امیدوارم که در این مورد نیز مبارزه‌ی نفسی‌ات را استمرار ببخشی، آیا این‌گونه نیست؟

سیدخان: صحیح است رهبرم.

رهبری: تکرار نکن، آن‌را توضیح دادیم. اگر توانش را دارید به ادامه‌ی آن بپردازید. در این موضوع هم می‌بینی که رهبری در انجام مبارزه با نفس خویش نیز بی‌امان است. تا زمانی که این مبارزه به‌صورت قابل توجهی انجام داده نشود، در عرصه‌ی هنر نیز نمی‌توان تأثیرگذار گشت. این بسیار واضح است؛ مجزا و مختص می‌باشد، در شاخه‌ی هنر برای شما چه درسی می‌تواند بسیار مفید واقع شود؟

سیدخان: بایستی به نوآوری‌هایی دست زد که توانایی به‌کارستن هنر انقلاب را داشته باشد. نه تنها در بعضی موارد مشخص هنر، بلکه به‌صورت تمام و کمال هنر انقلابی را به اجرا بگذارد که قبلاً به کار گرفته نشده، اما برخورد زیادی نشان داده نشده و ما از این امر به‌دوریم.

رهبری: البته که این برخورد در کل رایج است. خواه بازتاب دهید خواه ندهید، همانند آنچه که اندکی پیش بیان کردم، رهبری و انقلاب برای زندگی سرچشمه هستند. اگر ارزیابی کنید رفته رفته عاقل گشته و می‌توانید به یک منبع غنی قابل بهره‌برداری دست یابید. البته که من هیچ احتیاجی برای پرداختن به کار هنری ندارم، همین‌گونه از عهده‌ی کارهایم برمی‌آیم. اما شما بدان نیاز دارید. و گرنه بیهوده خواهد بود مگر نه؟ همانند گردویی هستید که توخالی باشد. در

صورتی که رهبری، رهبری پدرش نیست. در پی احقاق ماهیت یک خلق است، به دنبال جانبخشیدن بدان می‌باشد. میلیون‌ها نفر سرگردان هستند، اما زمانی که میلیون‌ها در یک شخص متمرکز شد و به حالت اراده و نیروی تفکر که رسید، همچنین زمانی که به حالت نیروی عواطف دست یافت، آنگاه این باشکوه می‌باشد. هنگامی که هنرمند نیز اندکی این را به ذات خویش منتقل بدهد، جان گرفته و سرزنده گشته و وارد عمل می‌شود. اگر این گونه نباشد متقلب و شارلاتان خواهد شد. طول ندهیم، به غیر از این راه دیگری در پیش ندارید؛ عادت کنید. پیش‌بینی می‌کنی زندگی‌ات چگونه پیش خواهد رفت؟

سیدخان: ...

رهبری: تصمیمت عمیق است مگر نه؟ منظورم از عمیق این است که در حدی عمیق باشد که هرگز منحرف نگردد. متوجه طرز خلاق نیز هستید. بله دوره‌ی نه ماهه‌ی آموزش آگاهی‌های اساسی لازمه را برای تو و تمام زندگی‌ات ارایه نموده است. در یک دوره‌ی بسیار مهم، انقلاب خلق را نیز مشاهده نمودی. در اینجا با صدها تن از جنگجویی که از وطن آمده‌اند و ارزش‌های‌شان نیز آشنا شدید. با آنهایی که از هر جبهه‌ی آمده‌اند آشنا شدید. البته که این‌ها ارزش‌های پربرهه‌ی هستند. جهت حوزه‌ی وظیفه‌ات تکرار نخواهم کرد، همان موارد معتبر هستند. تمایزدهی رتبه و کار از لحاظ کوچکی و بزرگی زیاد مهم نمی‌باشد. برای آنهایی که استفاده از آن را می‌دانند دارای اهمیت است. یک انقلابی می‌داند که چگونه در هر کاری نتیجه بگیرد. این امر برای فعالیت‌های هنری نیز چنین می‌باشد. یعنی چیزی که می‌خواهم بیان کنم اینست که خویش را هرگز این گونه نبینید که انگار خارج از انقلاب و حزب موظف به یک کار هستید. هنر بیشتر نیز یک شاخه‌ی انقلابی مهم می‌باشد. علاوه بر این دارای خودویژگی‌هایی است. بعضی شاخه‌هایش دارای آموزش و تکنیک مختص به خود می‌باشد. هنر، آموزش احساسات است. بایستی از سازمان، برنامه‌ریزی و مدیریت مختص به خود برخوردار باشد. در این حوزه‌ها ممکن است چنین مسوولیتی داشته باشید. به نظرم این عرصه به کار گرفته نشده و کارکرد نمی‌یابد. دارای موسساتی هستیم مثل تلویزیون، مکتب هنر. از روی فروتنی هم که شده در درون محدوده‌ی خویش یک آموزش را بده. زیرا آموزش در تدارک کادر بسیار تأثیرگذار می‌باشد. در این حوزه‌ها می‌توانید نقش‌تان را بازی کنید. هم در سازماندهی و مدیریت و هم در امر ارایه‌ی فعالیت‌های هنری، بطور حتم از برنامه‌های تصویری گرفته تا برپایی نشست شبانه با خلق، به

برنامه‌یی در سطح بسیار غنی دست خواهید یافت. در هر حال برای این کار نیز خودکفا بوده و دیگر به غیر از خویش منتظر کسی دیگری نیستید. زیرا در موقعیتی هستید که می‌توانید نیرومند ظاهر گشته و به ایفای وظیفه بپردازید. یعنی همان چیز برای شما نیز صدق می‌کند، این بار به‌طور خوبی [بدان] خواهید رسید و این مهم است. ارزیابی وضعیت را انجام داده و خواهی گفت که در اینجا چنین برنامه، سازماندهی و مدیریتی لازم می‌باشد. البته تا زمانی که این کار را به انجام نرسانید، بالذاته خویش را نه راحت و نه بیکار خواهید گذاشت.

سیدخان: تحقق خواهیم بخشید رهبرم.

رهبری: در این چارچوب در حد سوگند حزبی، در وضعیتی هستی که بتوانی قول کسب موفقیت در حوزه‌ی هنری داده و یا از ادعای صیانت کردن از این حوزه بوده که از موقعیت زیان‌بار خارج ساخته و تا حد امکان، به تدریج آن را به جایگاهی مفید برسانی.

سیدخان: می‌توانم سوگند یاد کنم رهبرم.

رهبری: طلب دیگری دارید؟ کافی است، بایستی هرگز راحتی‌ها و امکانات یک زندگی بسیار منحصربه‌فرد برای یک انسان، و برای یک هنرمند را نپذیری. بعضی اشخاص می‌خواهند اما به‌نظم آنها زیاد ارزشمند نیستند. بسیار خوب، بدین شکل شما را نیز به‌طور کل در چارچوب خط مشی حزبی و بالخصوص در چارچوب خط مشی هنر انقلابی آن، به عنوان یک ملیتان مصمم به حساب می‌آوریم. شما حتماً می‌خواهید بر این اساس سوگند یاد کنید.

سیدخان: صحیح است رهبرم.

رهبری: [رفیق] سیدخان ما نیز مطابق با آن روی شما حساب کرده و منتظر کارهای خوب‌تان هستیم. مفهوم شد؟ بفرمایید سوگند یاد کنید.

...

شم‌دین بیابید، برای شما زیاد طولش نخواهیم داد. خودت را مجدداً بشناسانید و مهمتر از هر چیزی اگر چه درنگ هم باشد آیا در حین این دوره‌ها پیشرفت قابل ملاحظه‌یی در شما وجود دارد؟ از این به بعد چگونه به احیای بعضی چیزها خواهی پرداخت؟ تحت فشار قرار گرفتی اما آیا این امر به یک تحول مبدل گشت؟ علاوه بر این، شما یک زحمت کش هستید. فقط چنانچه مشاهده کردید، محدودنمادن به معیارهای زحمت‌کشانی کلاسیک دارای اهمیت می‌باشد. نشان‌دادن بسیار اراده‌ی کسب موفقیت نیز مهم است. اندکی پیش چارچوب آن را ترسیم کردم.

باید از آماتوری گذشته در موضوع فعالیت‌های هنری گذار و سطح مهمی از کیفیت را کسب نمایید. تو نیز در ابتدا یک انقلابی و وارد این مسیر شده بودی. اما در واقع متوقف ساختیم، چون شاید خیلی زود شهید می‌شدی. یک خاطره‌ی به‌جامانده از شهدا هستی. یک هنرمند ساده و معمولی نیستی، یا آنکه کسی نیستی که از انقلاب بی‌خبر باشد. هنگامی که تمام این علل را جلوی چشم می‌آوریم، از تو می‌خواهم که خویش را از نو معرفی کرده و توضیح بدهید که تحولات محتمل از این به بعد را چگونه می‌بینی؟ بر مبنای درس‌هایی که فرا گرفته‌ی ارزیابی کن.

شم‌دین: رهبرم، در سال ۱۹۵۵ در خانواده‌ی متوسط‌الحال در روستای "اوزدن" از توابع شهر "اغدر" به دنیا آمدم. تا سن ۱۷-۱۶ سالگی در روستا بزرگ شدم. دوران کودکی‌ام در میان خلق سپری شد. بعد از ۱۷ سالگی‌ام با متروپل‌ها آشنا شدم. به کارهای متفاوتی پرداختم مثلاً به امور ساختمان‌سازی. در سال ۱۹۸۶ همچون کارگری به لیبی رفتم. در آنجا از طریق رقبا با سازمان و مبارزه آشنا شدم. در آخرین ماه سال ۱۹۸۷ به مکان رهبری، آکادمی معصوم کورکماز آمدم. در آنجا بعد از سپری کردن سه دوره آموزشی، در فعالیت‌های فرهنگی جای گرفتم. از طرف رهبری حزب به گروه "هنر کوم" (HÜNERKOM) اعزام شدم. طی این دوره نیز، با گروه هنر کوم در مناطق مختلف به فعالیت پرداختم. بعد از سال ۱۹۹۲ به مدت دو سال به عرصه‌ی جمعیت دول مستقل رفتم. در سال ۱۹۹۴ دوباره به گروه هنر کوم آمدم. مدت قریب به ده ماه است که به‌عنوان شاگرد به مکتب مرکزی حزب آمدم. به مدت چهار ماه به میان خلق کرد در غرب کردستان رفته و از نزدیک با زندگی آنها آشنا شدم. واقعاً هم در روح و حوزه‌ی خویش به وجود اندکی گسیختگی با پیشرفت مبارزه‌مان پی بردم. این امر در عرصه‌ی هنری‌مان نیز بازتاب می‌یافت. به وضعیت عدم انجام برنامه‌ریزی و ارایه‌ی رهنمود لازمه دچار آمدم. در این مدت به‌شکلی فشرده به این امر رسیدگی شد. همچنین در اینجا متوجه شدم در صورتی که در مورد هر وظیفه‌ی، به‌خوبی روی آن تأمل نشود، در انجامش ناموفق خواهیم گشت. هم در دوره‌های آموزشی و هم در دوره‌های بازخواست، همچنین در زمانی که رهبری به تحلیل موضوع رنج می‌پرداخت، چگونگی کسب موفقیت را دریافتم. می‌توانم این‌ها را توضیح دهم.

رهبری: به‌طور حتم پیشرفتی در شخصیت بوجود آمد.

شم‌دین: بله، رهبرم.

رهبری: متوجه شدی که یعنی حتی هنگامی که انسان در حال پیری هم باشد می تواند جوان شود.

شم‌دین: صحیح است رهبرم. یک گفته‌ی رهبری وجود دارد؛ «اگر در سن هفتاد سالگی هم باشد، فرد انقلابی قادر به ایجاد پیشرفت می‌باشد.»

رهبری: البته که مرگ و پیری از حیث ما در فکر، هدف و ایمان می‌باشد. کسانی که فکر، هدف و ایمان‌شان بزرگ باشد هرگز پیر نمی‌شوند! از آن جهت کسانی که دارای فکر، هدف و ایمان نباشند در پانزده سالگی هم که باشد یک بیچاره‌ی خداست. نخست، بر این واقف شدی. دوم اینکه، به لزوم جای گرفتن در فعالیت‌های هنری مرحله‌ی پیش‌رو را پی بردی. باید با رسیدن به سطح خودکفایی و مدیریت و همان فعالیت با برنامه و کار دسته‌جمعی، همچنین پیشبرد خلاقیت در حوزه‌ی هنری و اهمیت‌دهی به آن را طبق معیارهای مورد پذیرش، کارها را به پیش برد. اگر خواهان دست‌یابی به یک فعالیت هنری پیشرفته باشیم، این‌ها ضروری هستند. به‌همین خاطر نیز قبل از هر چیز برخورداری از معیارهای چگونگی برخورد بسیار مهم می‌باشند. چنانچه اظهار کردم روش را نیز، نه به زعم حواس کودکانه‌ی خویش، بلکه نخست مطابق با جامعه، حزب و در آخر سر مطابق خویش مد نظر قرار خواهی داد. هنر از حیث ما، با جای گرفتن در درون این دوره‌ی مبارزاتی معنایی دربر خواهد داشت. خارج از این معنایی ندارد. به اشتباه خود را مورد ارزیابی قرار ندهید، یعنی تا به آخر در درون جنگ هستید، مگر نه؟

شم‌دین: بله، رهبرم.

رهبری: مورد دیگری هست که بخواهی بگویی؟ به نظر یکی دو درس پایه‌یی چه می‌توانند باشند؟

شم‌دین: رهبرم، واقعا هم خلق‌مان به چنین برنامه‌هایی تصویری بسیار نیاز دارد. به عنوان مثال، سینما، تئاتر، تلویزیون و امثال این‌ها. زیرا سطح آگاهی خلق‌مان پایین است، لذا از برنامه‌های تصویری بسیار متاثر می‌شوند.

رهبری: بسیار طبیعی است. دستگاه تصویری اسلحه‌ی بزرگی است. بایستی به چگونگی استفاده از آن آگاه بود؛ این یک نهاد بوده و یا یک ابزار می‌باشد. آیا می‌توانیم آن ابزار را برای مثلا برنامه‌های موسیقی، تئاتر و تمام فعالیت‌های دیگری که برشمرديم بکار بندیم؟ برای این منظور پنج درصد هم به کار گرفته نمی‌شود. بفرمایید باز شانسى به شما می‌دهیم. آیا می‌توانید از

آن استفاده کنید؟ در آن، امکان ارایه‌ی تمام رفتارهایی که خلق را تحت تاثیر قرار دهد، وجود دارد. همه چیز در اختیار شماست. امیدوارم استفاده خواهید کرد. دیگر چه؟

شم‌دین: رهبرم، همچنین در مرحله‌ی که بدان رسیده‌ایم، مشارکت کادر در موضوع چگونگی فعالیت در حزب، گاه‌أ سطحی بوده و بیش از آن نمی‌تواند پیشرفتی به وجود آورد. اگر ممکن باشد از لحاظ کیفی وجود کادرهای با کیفیت ...

رهبری: این یکی از مسایل عمومی می‌باشد. مشارکت‌های سطحی ضرر می‌رسانند. البته بایستی کسانی را که به ما می‌پیوندند، به‌خوبی آماده کرد. رفقایی که در اجرای فعالیت‌های حزب مسوول هستند بایستی در رابطه با آنها بگویند که: "بایستی زمینه را برای کادر خوب شدن فراهم نمود". متأسفانه درست برعکس آن را انجام می‌دهند؛ بی‌آنکه وی را آماده کرده و بیازمایند، حتی اگر جاسوس هم باشد آن‌را به‌راحتی به حزب ملحق می‌کنند. می‌گویند: "بفرما حزب چاره‌ی بیبند". این یک بی‌مسئولیتی بسیار بزرگ می‌باشد. جهت گذار از آن در تلاش هستیم. تمام مواردی را که برای دیگر رفقا بیان کردیم برای شما نیز صدق می‌کند. در اینجا به‌خوبی آماده شدی. از این به بعد، به‌طور حتم نیرویی به شما می‌دهد که شما را تا آخر به مبارزه وادارد. اما در [امر] آموزش خویش کوتاهی نکنید. برای کسب موفقیت در کار، این امر را نادیده نگیر. فریفته‌ی هوس‌های ناچیز نشو، دست از امید و ایمان بردار، از سرزندگی و خلاقیت نیز روی نگردان و به آنها تداوم ببخش. اگر برای خود احترام قائلی، اعتماد به نفس پیدا کرده و حداقل رفته‌رفته جوابگوی انتظارات خلق شو. در صورت لزوم نیز هرچه بیشتر پاسخگوی انتظارات حزب نیز باش. جهت حفظ خویش در حالت یک عضو خوب حزب اهتمام به خرج بده. چه سازماندهی و کارهای مدیریت باشد و چه امور برنامه‌ریزی، به تمامی آنها معنا بده. خلاصه؛ به این تعهد پایبند باش که "دیگر من کسی هستم که قادر به مسوولیت‌پذیری است." از این حیث، یک هنرمند هستید، "با گفتن حوزه‌ی هنری، حوزه‌ی راحت‌طلبی است"، اینگونه برخوردهای غلط را براننده‌ی خویش نبینید. چیز آنچنانی وجود ندارد! برای تمامی رفقا نیز به‌همین صورت است. زمانی که تازه در آغاز کار هستیم در اشتباه نباشیم. مفهوم است؟

شم‌دین: بله رهبرم.

رهبری: به نظرم در این چارچوب شما هم تا حد ممکن به نتایجی دست یافته، مصمم گشته و تا حد توان، در پی جویگویی به انتظارات خلق و مبارزی هستی. بدین ترتیب، در خط مشی حزب به خوبی مبارزه می‌کنید. آرزو و طلب دیگری دارید؟

شم‌دین: نخیر رهبرم.

رهبری: اگر این موارد به انجام نرسند، بالذاته هیچ چیزی معنایی نخواهد داشت، اینطور نیست؟ فلسفه‌ی رهبری این است؛ در اینجا هر چیزی را به این مهم پیوند می‌زند، اگر موفقیتی داشته باشی ارزشمند می‌باشد، و گرنه پیشیزی نخواهی ارزید. اگر یک [عضو] حزبی خوبی باشی، ارزش خواهی داشت، و گرنه خیر. مفهوم می‌شود؟ آیا می‌توانی قول بدهی که بر این مبنا زندگی کرده و موفق شوی؟

شم‌دین: می‌توانم قول بدهم رهبرم.

رهبری: آماده و مطمئن هستی و حتما [ما را] شرمنده نخواهی کرد؟ هم خویش و هم ما را [شرمنده نخواهی کرد]، مفهوم شد؟

شم‌دین: با توانی که از رهبری و دوره‌های آموزشی آکادمی به دست آورده‌ام، بر این باورم که موفق خواهم شد.

رهبری: البته، با شمار زیادی از خلق آشنا خواهی شد. در چارچوبی که اندکی پیش بیان کردیم نماینده‌ی خط‌مشی ما خواهی گشت. یعنی طوری رفتار کنی که در میان خلق بازتابی اینگونه داشته باشی که "شم‌دین آمد، یک پ.ک.ک.ی خوب آمد. کسی آمد که رهبری را نیز می‌شناسد و تمثیل می‌کند"، بایستی پایبند مانده و لزومات آن را بجا آوری. مفهوم شد؟ بسیار خوب بفرمایید.

مبارزه در راه زندگی ارزشمندترین مبارزه است

بله یکی از شما بیاید. بله م خودت را معرفی کن؟ در چه وضعیتی هستی؟

م: رهبرم، سال ۱۹۷۵ در درسیم متولد شدم. اواخر سال ۱۹۹۱ در "جزیره" به صفوف پیوستم. در منطقه‌ی "هفتانین"، بعد از آن "زله" و آخر سر در ایالت "سرحد" ماندم. سال ۱۹۹۳ زخمی شدم. بعدها حدود یک سال در ایران ماندم. سال ۱۹۹۴ از طرف حزب به عرصه‌ی اروپا اعزام شدم. در ساحت اروپا بیشتر در فعالیت‌های مطبوعاتی جای گرفتم. در ماه حزیران سال ۱۹۹۶ به

اینجا (آکادمی رهبری) آمدم. یازده ماه است که در اینجا هستم. چیزهایی را که در اینجا فرا گرفته‌ام تا حد ممکن حجیم می‌باشد. چه از لحاظ ایدئولوژیکی و چه سیاسی، و چه به حیث مفهوم زندگی در حد ممکن عظیم می‌باشد. از این به بعد، به‌ویژه در تمامی دوران زندگی حزبی‌ام ارزش‌هایی که در اینجا آموختم، ارزش‌هایی که از رهبری فرا گرفتم در برخورد تعیین‌کننده خواهند بود. براین اساس می‌توانم بگویم که خود را برای انجام هر وظیفه‌ی در هر عرصه‌ی که باشد حاضر می‌بینم، رهبرم.

رهبری: ارزش‌های مهمی که آموختی چه هستند؟

م: رهبرم، می‌توانم بگویم که به‌خصوص آنچه را که برای زندگی لازم است دریافت کرده‌ام، نخست امید را.

رهبری: بایستی بگویی برای اینکه هر چیزی را از نو شروع کرده و به طور موفقیت‌آمیز آن را انجام داد، به میزان مهمی درس‌های لازمه را فرا گرفتم. البته که این یک شانس بزرگ است. جوان هستی، اینطور نیست؟ زیاد پیر به نظر نمی‌آیی. در چارچوب آنچه که اندکی پیش بیان نمودم به‌خوبی از زمان استفاده کن. در زمان حال است که پایه‌های زندگی را برمی‌سازیم. به‌نظم این‌گونه می‌توانی به شخصیت مورد نظر بررسی؟

م: بله، رهبرم.

رهبرم: چه چیزهای خاص دیگری را می‌توان بیان نمود؟ مواردی که سرآغاز را دوباره تحت تاثیر قرار خواهد داد. موفق به درک چه چیزهایی شدی؟ همچنین در گذشته خطاهای زیادی انجام دادی. شخصیتی بودی پر از خطا، اینطور نیست؟

م: صحیح است رهبرم. به‌ویژه یکی از مواردی که به‌خوبی بدان پی بردم خط مشی زندگی بود.

رهبری: به‌ظنرت این "خط مشی زندگی" چیست؟

م: در مراحل آغازینی که به اینجا آمدم خط مشی زندگی برای من عبارت بود از یک خط مشی مرده.

رهبری: خط مشی زندگی مرده!؟

م: صحیح است رهبرم.

رهبری: خط مشی دیگری هم وجود دارد؟ و یا در نزد شما می توان از چند نوع خط مشی زندگی بحث نمود؟

م: از مراحل متفاوت آن می توان بحث به میان آورد، رهبرم. فقط تعیین کننده ترین آن باز خط مشی مرده می باشد.

رهبری: البته، به خاطر اینکه اندکی درک کردی، هنگامی که خط مشی مرده را برای شما توضیح دادم، همانا زیرورو شدی، اینطور نیست؟

م: صحیح است رهبرم. سنگینی آن را تا حد ممکن احساس نمودم.
 رهبری: تنها ادعای یک زندگی خشک و خالی وجود داشت. یک چیز باطنی در رابطه با زندگی وجود نداشت.

م: صحیح است رهبرم. یعنی شاید برخی کارها را انجام دهم و تلاش هایی را از خود نشان دهم، ولی در پی اکتسابات و موفقیت های بسیار بزرگ از خود تلاش به خرج نمی دهم.
 رهبری: حتما به طور عمیق متوجه شدی که اغلب رفقای ما و بالاخص فرد "درسیم" ی در واقع دارای یک خصوصیت خودمنحرف ساز و خودفریب هستند.

م: صحیح است رهبرم. تا حدودی تجربه های تلخ این امر در صفوف ما به میان آمد.
 رهبری: در داخل صفوف ما و در بین خلق به صورت سرسام آوری خود را نشان داد. مستلزم مداخله کردن می باشد. با سازمان، نوشته و هنر ممکن است به نتایج مهمی برسد.

م: صحیح است رهبرم. بایستی اثبات کنیم که می توان یک جهش را انجام داد.
 رهبری: البته، در این موضوع خویش را مدعی دیدن، به طور بسیار والا بوده و شانس مهمی محسوب می شود. مبارزه در راه زندگی ارزشمندترین مبارزه است. با گفتن "ای مرده، تو زندگی نمی کنی، تنها می پنداری که زندگی می کنی، بایستی او را به لرزه درآوری و بگویی تو اشتباه زندگی می کنی، خائنانه زندگی می کنی، زندگی ای را در پیش گرفته یی که به نفع دشمن است. آیا مبارزه یی با ارزش تر از مقابله با این ها می تواند وجود داشته باشد؟

م: مهم ترین مبارزه می باشد.

رهبری: مهم ترین! دیگر چه؟

م: رهبرم، به‌طور کلی، به‌عنوان یک امر بنیادین از مفهوم ارزش می‌باشد. در مراحل قبلی، از لحاظ شخصیتی برخوردارم نسبت به حزب و ارزش‌ها چنانچه اندکی پیش بیان کردم اندکی کلی‌گرا بود، ولی در مرحله‌ی بعد از این، به‌خصوص با نیرویی که از اینجا کسب کرده‌ام ...

رهبری: یعنی از زندگی عاری از روح سرچشمه می‌گیرد.

م: رهبرم اجتناب می‌ورزم، حتماً آنگونه خواهد شد.

رهبری: یعنی می‌گویی که زندگی قبلی‌ات عاری از روح بوده، دیگر چگونه بود؟

م: بی‌هدف بود رهبرم، بی‌ادعا بودم.

رهبری: بی‌هدف، بی‌ادعا، بی‌اراده، عاری از روح، بی‌محتوا و پراز چیزهای بیهوده. البته به‌خاطر اینکه از نزدیک طرز رهبری را هم مشاهده کرده‌ی، به‌طور حتم متوجه هنر بزرگ زندگی وی شدی.

م: رهبرم بسیار خوب دریافتم.

رهبری: البته تحت فشار هم قرار گرفتی. برای چه در این وضعیت نتوانستید خویش را متحول کنی؟ البته این یک واقعه‌ی بزرگ است، اینگونه نیست؟ هنر زندگی من یک هنر باورنکردنی زندگی و یا درک کردن آن بسیار دشوار می‌باشد. به‌شکلی که حتی به‌ذهن شیطان هم نرسد به‌طور حتم توان احیای خویش را بروز داده‌ام.

م: صحیح است رهبرم. یعنی در حال حاضر ما به‌جای رسیدن به سطح رهبری اندکی نیز متردد رفتار می‌کنیم. فقط اگر همیشه در این راه کوشا باشیم، امکان آن وجود دارد رهبرم.

رهبری: در واقع، تحت فشار قرار گرفتی، نیازی نیست، از رهبری نیرو می‌گیرید، ولی حق هم دارید. زیرا وقتی مقایسه می‌کنی، تنها ترددتان در برابر زندگی پدیدار می‌شود. بگذریم از انجام مبارزه‌ی آن و اینکه شریک موفقیت او شوید، تنها دودلی کرده و مختل می‌کنید، اینطور نیست؟

م: کار بسیار عقب‌افتاده‌ی است.

رهبری: به‌نظرت هیجان‌آورترین بخش آن چه بود؟ آیا چه جوانب عجیب، هراس‌برانگیز و هیجان‌آوری از من را فوق‌العاده دیدی، و به‌چنین مراحل در چه زمانی و در کجا پی بردی؟

م: رهبرم، در اصل طرز رهبری واقعا بسیار وسیع است. یعنی بیان آن تنها با یک حرف و یا با چند جنبه‌اش بسیار دشوار می‌باشد، اما جنبه‌ی از رهبری که بیش از هر جنبه‌ی از آن متاثر شدم

این بود که به‌ویژه در موضوع برخورد با زندگی، هم تسلط داشته و هم پایبندی. از لحاظ به‌روبودن نیز لحظه به لحظه برای هر چیزی جوابی داشته و به هر چیزی معنا می‌دهد.

رهبری: خود کفایی و همیشه موفق شدن را مبنا قرار می‌دهم، اما دیگران نیز یعنی خواه تمام پ.ک. ک.ی‌ها و خواه کسانی که به اینجا آمده و رفته، این‌گونه نیستند. این نقص بزرگی است. م: رویکرد ما تنها گفتاری است که در سطح حرف می‌ماند، از این رو شکست می‌خوریم. رهبری: بله. باشد، دیگر بیش از این لازم به شرح شما نیست. حتماً به نتایج و مشاهدات مهمی دست یافته‌یی.

م: معتقدم که بدست آورده‌ام، رهبرم.

رهبری: حتماً متوجه هستی که کسی که مرا جدی نگیرد چه بر سرش خواهد آمد.

م: دچار ضربه‌ی بدی می‌شوند.

رهبری: می‌فهمید که در این کشور آنهایی که عمل ندارند زیاد نخواهند توانست سر کار بمانند.

م: می‌فهمم رهبرم.

رهبری: یک شرط متعالی شدن نیز، از رهگذر کسب ارزش‌هایی می‌گذرد که با هزارویک رنج گردآوری نموده‌ام.

م: بدون شک رهبرم.

رهبری: اما نه با کپی کردن و نه با تقلید کردن.

م: بایستی از ته دل آن را قبول کرد، رهبرم.

رهبری: ضمن قبول از ته دل، باید کارهای خلاقانه نیز از خویش بدان علاوه کنی. دیگر چه می‌توانی بگویی؟

م: برای انجام یک سرآغاز آماده هستم رهبرم.

رهبری: بله م، اکنون باشد، شما را به عنوان کسی که خواهان انجام یک سرآغاز است، درست، مصمم، اندکی هم آگاهی کسب کرده در نظر می‌گیریم اما این بدین معنا نیست که گذشته‌ات را فراموش بکنی و محاسبه‌ی آن را انجام ندهی؛ تماماً برعکس، سرآغازی است که از حساب‌پرسی از آن و از گرماگرم آن به‌میان آمده است. در راستای هشدار دادن به شما زیاد ارزیابی نخواهم کرد. هیچ نیازی به یادآوری از اینکه حوزه‌ی کاری، معنا و اهمیت هر کاری،

طرز آن، رویه‌ی آن، جدیت، مسوولیت‌پذیری و مقررات آن چه و چگونه خواهند بود نیست، به تمامی متوجه آنها هستید.

م: صحیح است رهبرم.

رهبری: البته محتوای کار نیز، خصوصیات هستند که به تمامی در حد غایی متوجه ویژگی‌های مرتبط با زندگی آن هستی، در موضوع ارکان سازمانی و مدیریت نیز تا حد ممکن آگاهی کسب کرده‌یی.

م: صحیح است رهبرم.

رهبری: حتما در [مورد] آزادیخواهی زن نیز [در شما] تحولات بزرگی وجود دارد. در این موضوع، احتمال [نیروی] چاره‌شدن برای مشکلات محتمل [در شما] بسیار بالا می‌باشد.

م: بله، رهبرم. معتقدم که در این موضوع توانمند شده‌ام.

رهبری: چنانچه پنداشته می‌شود زن بودن نه مایه‌ی دردسر است و نه یک علت افت. تنها در طول روند اجتماعی و تاریخی به حالت دردسر درآمده، مطیع گشته و از موقعیت نیروی زندگی بودن خارج گردانده شده است. اما از این حیث نیز اینکه انجام یک سرآغاز تا چه حد زندگی‌بخش نتیجه‌آور خواهد بود قابل مشاهده است.

م: صحیح است رهبرم. مرحله‌ی بعد از این مرحله، رساندن زن به سطحی موفق‌تر می‌باشد.

رهبری: به تمامی متوجه هستید که زن را به حالت یک اسلحه‌ی بزرگ درآورده‌اند. اسلحه‌ی خوبی است و این اسلحه به کار گرفته خواهد شد!

م: در عین حال، اسلحه‌ی بنیادین انقلاب است، رهبرم.

رهبری: بله، حتما همراه با هیجان متوجه شدی که چگونه این مهم در طرز رهبری نمایان می‌شود. مصر هستی که چنین فردی باقی بمانی. در قبال آخرین سخن، به‌نظم همراه با این چارچوب کلی، ایجاد موسسه‌ی مورد بحث در میان است. انجام دوباره‌ی وظیفه متناسب با وضعیت جسمانی نیز با به‌کارگیری مؤثرتر این اسلحه‌ی بزرگ ممکن می‌باشد. در واقع یک واقعه‌ی بزرگ موسساتی را افاده می‌نماید. به اندازه‌ی که سطح پیشرفت مادی حزب را تشکیل می‌دهد، به همان اندازه نیز حوزه‌ای است که ایدئولوژی‌اش در آن به خوبی ترویج خواهد یافت. یک عرصه‌ی بزرگ مبارزه می‌باشد. به میزان رساندن این حوزه به محتوایی توانمند، سازمانی، برخوردار از مدیریت و تشکیل سازمان در اطراف آن، بالذاته به‌عنوان ابزار تبلیغاتی بزرگی با

محتوایی غنی مورد ارزیابی قرار داده شده و فکر کنم که این مهم دارای شاخه‌ها و بخش‌های جانبی نیز می‌باشد. کار مجلات، بازگرداندن خلق به وطن یک کار جدی است، اینطور نیست؟ یعنی با امر جنگجویی که قبلاً به تنهایی انجام می‌دادی مقایسه کن، در حد جنگیدن با هزاران شخص می‌باشد.

م: صحیح است رهبرم، بسیار گسترده می‌باشد.

رهبری: به اندازه‌ی کوچک برنشمردن آن، آشکار است که ادا کردن حق آن تا چه اندازه مهم می‌باشد.

م: صحیح است رهبرم.

رهبری: هنگامی که سرآغاز را با این امر انجام می‌دهی، این مهم تا حد ممکن هم برای آنهایی که خواهان تعالی دادن هستند و همچنین برای ارتقایابی شخص، در حکم یک نردبان می‌باشد. البته در کنار اینکه یک مکتب می‌باشد، انسان‌ها را از جهات بسیاری می‌آموزاند؛ به پرورش کادر سیاسی می‌پردازد؛ تعدادشان به ده‌هزارها رسیده و آنها را تعلیم می‌دهد؛ از سازماندهی مختص به خود برخوردار بوده و به تعلیم پراهمیت کادر ایدئولوژیکی و پیشه‌یی می‌پردازد. جهت نیروبخشی به بسیاری از انتشارات ایدئولوژیکی نقش منبع بازی می‌کند. همچنان که در تمام این کارها تا حد ممکن اعتماد به نفس داری.

م: صحیح است رهبرم.

رهبری: می‌گویی که "می‌توانم موفق شوم".

م: می‌توانم موفق شوم رهبرم.

رهبری: کارهای همگانی دیگری نیز وجود دارند که عموماً سازماندهی و امور مدیریت هستند. البته که تمام فعالیت‌ها اجزای یکدیگرند. در آن موضوع بایستی معیارهای حزب را مبنا قرار بدهی. مثلاً در آنجا سازماندهی حزب وجود دارد که باید آن را مطابق معیارها به انجام رساند. در آنجا اتحادیه آزادی زنان کردستان (YAJK) وجود دارد، بایستی معیارها مبنا قرار داده شوند، مگر نه؟ در مورد YAJK هم نباید سهل‌انگاری کنی.

م: نخیر رهبرم.

رهبری: در فعالیت‌های آن YAJK نیز حداقل تا زمانی که به اندازه‌ی کافی کارها عملی نشوند، بقیه یکدیگر را ول نمی‌کنید. تا هنگام انجام سالم و درست کارها در حوزه‌ی حزب،

هیچ کسی یقه‌ی یک‌دبگر را ول نخواهد کرد. در صورت لزوم یک روز، دو روز این کار اینگونه باید اجرا شود، محکم کاری کرده و بعدا بایستی به حوزه‌ی فعالیت مختص خویش برگردید. اگر تنها در یک کار غرق شده و بگویید که بقیه‌اش به ما ربطی ندارد، از همان اول شکست خواهی خورد. آیا این را نیز فهمیدیم؟

م: مفهوم است رهبرم.

رهبری: در تمام این موضوعات نیز، به اندازه‌ی فعالیت خودویژه به فعالیت‌های همگانی پرداخته و به اندازه‌ی که ویژگی‌های ملیتانی بنیادین باید باشند، چنانچه بیان نمودم همیشه با یکی کردن جناح‌های خودویژه‌ی کار و البته خویش را بسیار استادانه با طرز موفقیت‌آمیزی وقف داده، هم خویش را از وضعیت فردی متردد خارج ساخته، و هم می‌توانی تمامی ویژگی‌های یک ملیتان باادعا را در خود برجسته‌نمایی. می‌دانید که هیچ معنایی به‌غیر از این نیز برای زندگی وجود ندارد.

م: بله، رهبرم.

رهبری: سوگندی که یاد می‌کنی حتما باید در این چارچوب باشد.

م: بله، رهبرم.

رهبری: [آبا] می‌گویی که "انرژی و نیرویی را که کارایی ببخشد از خود نشان خواهم داد"؟

م: نشان خواهم داد رهبرم.

رهبری: خواسته‌ی دیگری نداری؟ خوشا به حالت که، به‌نظرم جهت یک زندگی بسیار گوه‌ری، به اندازه‌ی شانس مبارزاتی آن با امکانات عملی این سرآغاز را انجام می‌دهی. طلبی ارزشمندتر از این و تحقق‌بخشیدن آن در هر شرایطی غیر قابل تصور است. بایستی لایق آن شوی و موفقیت‌هایت پی‌درپی باشند. حداقل در رابطه با این حوزه. مفهوم شد؟

م: مفهوم شد رهبرم.

...

شما هم بفرمایید، بطور خلاصه با هم آشنا شویم، ایرادی ندارد. مادامی که یک پ.ک.ک. بی‌قدیمی هستید. چند سال است که خود را پ.ک.ک. بی‌محسوب می‌کنی؟

...: از سال ۱۹۷۹ بدین سو.

رهبری: از سال ۱۹۷۹ بدین سو؟ فعلا خودت را معرفی کن؟

....

رهبری: یعنی در اروپا از ابتدا تا به حال با کادرهای حزب همراه بودی.

... از آن نیز قوت گرفته بودم.

رهبری: چند سال است که در اروپا به فعالیت می‌پردازی؟

....

رهبری: همراه با حزب نیز بوده؟

... همراهی‌ام با حزب از سال ۱۹۸۰ بدین سو می‌باشد.

رهبری: از سال ۱۹۸۰ بدین سو. می‌گویند که هفده سال تمام است. بسیار خوب. چند روز

است که در اینجا هستید؟

... نوزده روز رهبرم.

رهبری: توانستید بعضی چیزها را یاد بگیرید؟

... چیزهای بسیاری فراگرفتم. برخورد گرم رفقا، احترام، محبت.

رهبری: یعنی اینجا یک زندگی بسیار متفاوت جریان دارد، اینطور نیست؟ یک عرصه‌ی

بسیار جداگانه‌یی است که در آن فکر و اراده وجود دارد، اینگونه نیست؟

... [در مقایسه] با شرایط اروپا که آن‌را تجربه کرده‌ایم، خائنان بسیار بزرگی را نیز دیدم.

رهبری: کدام خائنان؟

... سمیر، دنباله‌روان سمیر ...

رهبری: چیزی نیست.

... این‌ها را به خرده‌سنگ‌های داخل بلغور تشبیه می‌کنم.

رهبری: خرده‌سنگ‌های داخل بلغور وجود دارند.

رهبری: ما این‌ها را صافی کرده و بیرون انداختیم.

رهبری: بله بسیار خوب. در شهر کلن [آلمان] هستید، از این به بعد [وضعیت فعالیت‌های کلن

بهبود خواهد یافت؟

این مهم بستگی به سطح توان‌مان دارد. هر اندازه بتوانیم به مبارزه پردازیم، به همان اندازه

می‌توانیم احیا کنیم. اگر به صورت منفعل برخورد نماییم، نخواهیم توانست کاری از پیش ببریم.

اما پیش‌بینی می‌کنم که در نیروی خویش ...

رهبری: تا جایی که امکان کسب آگاهی از تو داشته‌ام، تو نیز حداقل به اندازه‌ی یک جوانمرد مدعی هستی. جوانی در فکر و هدف می‌باشد، اینطور نیست؟ این مهم را درک می‌کنید. با انگیزه هستی و می‌خواهی بسیار کار کنی.

(...): می‌خواهم ۲۴ ساعته کار کنم.

رهبری: بسیار خوب، این آویزه‌ی گوش جوانان شود. می‌خواهی ۲۴ ساعته کار کنی. بی‌آنکه به ستوه آمده و ملالی کرد. مگر نه؟ بسیار خوب. این خصوصیت حقیقی پ.ک.ک است. تا جایی که می‌دانم تقریباً تمام پ.ک.ک.ک‌یی‌ها این گونه می‌شوند.

(...): در سه هزار کردستانی‌ای که به شهرهای بزرگ آمده بودند، درماندگی، هدرشدن و زندگی بسیار دشوارشان را مشاهده نمودم. دشمن هر اندازه که ما را در آنجا آشفته‌حال کرده و به اروپا و کلان‌شهرها کشانده است، من نیز به همان اندازه از دشمن نفرت می‌کنم و در برابر آنها می‌خواهم بجنگم.

رهبری: این دربه‌دوری، پریشانی و رذالت نتیجه‌ی فشار دشمن است. در اینجا در حزب نیز نظام‌مندی، تسلط بر امور و بابرنامه‌بودن را مشاهده نمودم. بدون شک تو نیز در برابر همه‌ی این‌ها احساس خشم کرده، با شخصیتی محکم، عاقل، دارای برنامه و به طوری که ۲۴ ساعته را فدای این کار کرده باید انتقامت را بگیری. خواسته‌ی دیگری دارید؟

(...): در دوره‌ی بعدی می‌خواهم دوباره به اینجا آمده و آموزش سیاسی ببینم.

رهبری: می‌خواهی دوره ببینی؟ ان‌شاءالله، فقط در این نوزده روز نیز ارزش‌های زیادی فرا گرفتی. در دو درس تاریخی‌مان شرکت کردی. تا حد ممکن متاثر گشتی مگر نه؟ بسیار خوب. امکانش وجود دارد. امیدوارم تو نیز در بین جبهه‌چی‌ها نه آنکه اندکی تمثیل ما باشی، بلکه در راستای درآمدن به‌عنوان کسی که شکایت نکرده و عاقلانه نمایندگی ما را انجام می‌دهد، می‌توانی سوگند یاد کنی. برای الان کافی است، ان‌شاءالله برای دوره‌ی بعدی خواهی ماند. به گمانم به وطن نیز خواهی رسید. بسیار خوب، بفرماید!

...

تو نیز می‌خواهی برای گفتگو به جلو بیایی؟ توان حرف زدن داری؟ نامت را بگو که در تاریخ ثبت شود. به‌عنوان یک زن کرد که تحت فشار است، آیا اینچنین نیست؟ اسم‌تان چه بود؟

(...): ...

رهبری: ... اهل کجایی؟

(...): "کیفی".

رهبری: کیفی [به معنای] برف است. [اینگونه] می گویند. چند سال دارید؟

(...): ۴۸ سال.

رهبری: هم سن من هستید. خواهر تنی شهید قره سنگور هستی.

(...): بله.

رهبری: خب. [شهید] قره سنگور از شما کوچکتر بود؟

(...): [شهید] محمد داداشم، برادر بزرگم بود، دیگری از من کوچکتر است.

رهبری: حیدر چهار سال از شما کوچکتر است.

(...): شهید قره سنگور چهار سال بزرگتر از من بود.

رهبری: بسیار خب. چند نفر از خانواده باقی مانده اند؟ از دوازده نفر، زن، مرد؟

(...): ده نفر.

رهبری: همه ی آنها طرفدار ما هستند؟

(...): ...

رهبری: در داخل وطن هستند؟ در اروپا؟

(...): در هر جایی هستند.

رهبری: که این طور، بسیار خب. محمد و حیدر را به خوبی شناختم و از رفقای هستند که

مدتی در اینجا نیز با هم بوده ایم. هر دو نیز به شکلی غیرمنتظره و از روی بدشانسی شهید شدند.

اما باز هم ارزشمند بودند. از صادق ترین مبارزان "بینگول"ی پ.ک.ک بودند. درست همچون

رفیق خیری دورموش که از اولین کادرها بودند.

(...): ...

رهبری: البته محمد از اولین رفقای بود که رهنمود گریلایی به وی داده بودم. فکر کنم که

محتملاً مصادف با این ماه حتی بلکه با این روزها بود که با هم بودیم. آن زمان او نیز در "حیلوان -

سیورک" اندکی جسارت داشت اما به نظرم اندکی هم خصوصیات عصیان گر مختص به زازاهای

بینگول را دارا بود، مگر نه؟ پنداشتم که یک گریلای با برنامه خواهد شد، اما او یک عصیان گر

شده بود... چیز بدی نیست، و یا اینکه آغا [ارباب] نیز بک عصیان گر بود، آیا اینطور نیست؟

(...): اما حزب را دوست می داشت.

رهبری: البته که حزب را دوست می داشت. یعنی ما در داخل حزب ...

(...):

رهبری: عصیان گر اینگونه است؛ در خلاف با حزب نیست، بلکه می گویم که در برابر دشمن این چنین است. صحیح دریابید. عصیان گر یعنی زمانی که می گویم عصیان گر بود بدین معناست که جنگجو بود، جسور بود. محصلی دبیرستانی بود ولی خواهان بیان این بودم که جنگجو بود. حتی همچون عصیان گری در برابر دشمن بود. اما ما برنامه و پلان گریلایی را دادیم، در جیش گذاشت و رفت. البته بعدا نیز به خارج از وطن رفت، به این اینجا نیز آمد. بدون شک اگر زنده بودند بسیار بهتر می توانستند موفق شوند. منظورم این است که از اولین پ.ک.ک بی ها بود.

(...): ... و

رهبری: بایستی دل بدهید، با بسیاری از دوستان به گفتگو بر سر اینکه پ.ک.ک چیست، چگونه می باشد؟ دیگر بایستی به بحث و گفتگو پردازید و حتی به نظرم بایستی صدها نفر از خلق را جذب مبارزه کنید. حتما کودک نیز آمده، دیدار کردید؟ کافی است، آن راه خطرناک می باشد، شاید شما هم زنده برنگردید.

(...): اینجا را هم دیدم، این نیز مهم بود.

رهبری: البته که اینجا بسیار مهم می باشد، یعنی تاثیر آن بر شما همیشه خواهد بود. اگر دشمن به جایی که فرزندت در آن است وارد گشته و آنجا را به تمامی امحا نکند، او در آنجا توانمند خواهد شد. اما ما در آنجا مقاومت خواهیم کرد و بزرگ ترین جنگ ها به وقوع خواهند پیوست. شما هم می روید، آنچه که می توانم در مورد شما بیان کنم؛ به همه ی دوستان سلام برسان. البته نباید بگویی که تنها سلام داشتند. بایستی لزومات چگونگی یک دوست حزب بودن را به جای آورد، برای شما خطری نداشته و به فراوانی رابطه برقرار کنید. مثلا اگر به بینگول رفتید، به "قرار" که رفتید، در شهرهای بزرگ هستید، فامیل ها دارید، آشناها، همشهری ها، هر چند نفر که باشند به همه ی آنها باید بگویی که به عنوان پایندی به یاد شهدا دوست شوید و همبستگی ایجاد کنید. فرزندان مان را تعلیم دهیم، حتی می توانی بگویی که چند نفر از آنها را برای حزب پرورش دهیم. می توانید به آنها بگویید که فرزندان من در حزب هستند. برادرانم

شهید شده‌اند. پسر من هست شما نیز بعضی‌ها را بفرستید. این‌ها کارهای بسیار خوبی هستند و از این به بعد سعی کن که زندگی‌ات را اینگونه سپری کنی. البته که اینگونه زندگی نکنی اندوهگین خواهی شد و با گفتن اینکه فرزندم هم از دست رفت، خود را از بین خواهی برد. اما اگر خویش را به فعالیت و اداری تسلی خواهی یافت و به تدریج عادت می‌کنی. در واقع، در بطن خویش یک مبارز می‌شوی. برای شما ممکن نیست درمان دیگری وجود داشته باشد. مفهوم است مگر نه؟

(...): بله ...

رهبری: می‌خواهم بگویم تو نیز یک مبارز هستی. از این به بعد در زندگی نیز شادابی را اینگونه پیدا می‌کنی. به اشتباه درک نکنی. یعنی اگر زندگی اینچنین باشد معنا خواهد داشت، و گرنه شکنجه و دردش بسیار خواهد شد. اما هنگامی که وارد این مبارزه شدی هر چیز آن را تحمل می‌کنی. خوب. بجز این طلب دیگری داری؟ چیزی وجود دارد که بخواهی مرا مطلع کنی؟

آمدید، دیدید و گشتید، بسیار خوب شد، اینطور نیست؟

(...): بسیار عالی شد. نیروبخش بود.

رهبری: به شما توان داد. ما با این‌گونه نیروبخشیدن، به شهدای مان پایبند هستیم. با گریه و زاری که نمی‌شود. از این حیث راه شهدای مان از طریق ما تداوم می‌یابد. همانند آنچه که بیان نمودم به هر کسی که رسیدی به شکلی مناسب سلام‌های مملو از مبارزه و موفقیت ما را برسانید. بفرمایید. حال چه کنیم؟

س.ر: رهبرم، مطابق اصول مکتب‌مان می‌توان سوگندها را یاد کرد.

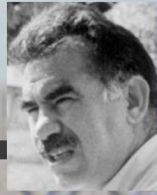
رهبری: قبل از این سوگند یاد کرده بودید؟

س.ر: نخیر رهبرم.

رهبری: متن سوگند پیش شماست؟ زمان مان باقی نمانده، زود باشید رفقا ...

گردهمایی معنادار دیگری برپا کردیم. آنچه را که بر عهده‌ی ما بود ارایه دادیم. این یک قانون طبیعت است، به اندازه‌ی که دریافته‌ها پس داده شوند، زندگی‌تان مورد پذیرش و تایید می‌گردد. در غیر این صورت با شکست مواجه می‌شود. برای آنهایی که آمده‌اند نیز همان مهم را بیان می‌نمایم. بایستی آمدن‌تان به خاطر اهداف بزرگ باشد، آنچه که لازم باشد دریافت می‌شود، و گرنه آن شخص به‌عنوان یک فقیر و بی‌نوا خدا می‌ماند و ارزش زیادی نخواهد داشت. تقسیم وظایف در چارچوب بهتری بوده و سرآغازها بهتر می‌باشند. دیگر تداوم این کار، بر پایه‌ی

سوگندهایی که این شخص یاد کرده و با آموزشی که فرا گرفته، بوده و اگر همواره بی‌دریغ تلاش لازمه را بروز دهد، همانا به موفقیت دست خواهد یافت و این دریافتن معنای زندگی است. ما هم به‌عنوان سرآغاز زندگی بیش از نان و آب بدان محتاج هستیم. من نیز به سوگندم پایبند هستم و آنهایی که به ما قول داده‌اند نیز سوگندهای شان را در عمل پیگیری خواهیم کرد. اگر موفقیتی باشد برای همه بوده و برای خلق‌مان تا حد ممکن معنادار خواهد شد. آنها که به سوگندشان بسیار پایبند هستند، ملتان‌های بسیار موفق و مدعی این کار خواهند شد. ما این اسلحه‌ها را کوچک نمی‌شماریم. اگر حق آن ادا شود، هر یک از آنها به مثابه‌ی یک جبهه‌ی بزرگ جنگ می‌باشد. تنها کافی است که شما معنای لازمه برای آنجا و راه پیشرفت را بیابید. نپسندیدن مکان و وظیفه بدین معناست که اولین کاری که انجام شود اشتباه بوده و ادامه‌اش نیز همیشه با اشتباه پیش خواهد رفت. بی‌آنکه به بزرگی و کوچکی وظیفه فرق بگذاریم و در راستای سرآغازی سالم، هرگز آن‌را به انحراف نکشانیم. به تدریج با تجربه، با پیشبرد هدف و محتوا و عمل آن نیز به یک‌باره خواهی دید که تمام کارها به سوی موفقیت پیش می‌روند. بر این مبنا ما یک بار دیگر، برای تلاش و کوشایی شخصیت پ.ک.ک.بی در حوزه‌های وظیفه و عین شدن با کار با شخصیتی که شکایت بسیار کم کرده، اما بسیار جوابگو است، همچنین هویت ملیتانی مدعی معاصر پ.ک.ک.ک، که در راستای تحقق آن جهت گرفته است، آرزوی موفقیت کرده و درود می‌فرستیم.



من همیشه این ملاک‌ها را در اولویت دارم که
چقدر برای خلق فعالیت کرده، تا چه اندازه در
برابر واقعیت دشمن آگاه بوده، تا چه میزان با
توجه به ضروریات شرایط حرکت کرده و خود را
در تطابق با آنها تنظیم می‌نمایم. در حقیقت، با
توجه به واقعیت محیط، دشمن و دوست رفتار
کرده و مطابق با انتظارات خلق گام برمی‌دارم.